

اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بمناسبت آغاز سال تحصیلی ۱۳۸۸-۱۳۸۷

اکنون در شرایطی در آستانه اول ماه مهر و آغاز سال تحصیلی جدید قرار گرفته ایم که نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری عوارض و عواقب ویرانگر بحران و تنگناهای اقتصادی و سیاسی خود و پیامدهای سنگین انزوای بین المللی و محاصره اقتصادی در نتیجه تداوم بحران بر سر برنامه‌های هسته‌ای را به دوش مردم ایران و بیش از همه به دوش کارگران و اقشار تهیدست جامعه انداخته است.

امروز این واقعیت بر هیچ کس بویژه بر شما دانش آموزان و دانشجویان که اکثرا از خانواده های کارگری و یا اقشار کم درآمد جامعه هستید پوشیده نیست که پدران و مادران شما برای تامین نیازهای ابتدائی و روزمره زندگی در مقابل این غول عظیم تورم و گرانی با چه مشکلات و مشقاتی روبرو هستند، بطوری که بخش وسیعی از این خانواده ها به زندگی کردن زیر خط فقر رانده شده اند و بسیاری از آنها به دلیل فقر مالی قادر به فرستادن فرزندانشان به مدرسه نیستند. معلمان ایران عوارض این شرایط فلاکتبار اقتصادی را با گوشت و پوست خود احساس کرده اند و برای همین در سال‌های اخیر خود بخشی از مبارزه علیه این او ضاع بوده اند.

رژیم جمهوری اسلامی این محرومیت ها و اوضاع فلاکتبار اقتصادی را با تشدید سرکوب مبارزات کارگران، سرکوب زنان و تشدید شرایط اختناق و بگیر و ببند دانشجویان مبارز در دانشگاه‌ها، مسدود کردن بیشتر فضای مدارس و دستگیری جوانان، تحت عنوان ارادل و اوپاش توأم ساخته است.

در همبستگی و اتحاد با جنبش طبقه کارگر، جنبش زنان و جنبش انقلابی کردستان، دانشگاه‌ها و مدارس ایران همچنانکه تا کنون نیز نشان داده اند می‌توانند یکی از کانون‌های داغ مبارزه علیه

این شرایط فلاکتبار اقتصادی و حاکمیت دیکتاتوری سرمایه مذهبی باشند. اگر در سال ۱۳۵۷ در دانشگاه‌های ایران ۱۶۰ هزار دانشجو تحصیل می‌کردند، اکنون این تعداد به بیش از ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر افزایش یافته است، بر اساس آمارهای رسمی ترکیب سنی حدود ۲۰ درصد از جمعیت ۷۴ میلیونی ایران بین ۱۵ تا ۲۴ سال است. این جمعیت وسیع عمدتاً در مدارس و دانشگاه‌های ایران متمرکز می‌باشد. این نیروی عظیم و پر انرژی که به آزادی و حقوق فردی و کوتاه کردن دست مذهب از آموزش و پرورش و امورات روزانه زندگی اش همانند نان شب نیاز دارد و هیچ امیدی به بهبود آینده تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ندارد، بدون تردید می‌تواند در هر تغییر و تحول سیاسی نقش برجسته ای را ایفا کند.

نگاهی به جنبش دانشجویی ایران بیانگر این واقعیت است که نه تهاجم سرکوبگرانه و فرهنگی رژیم، نه تلاش برای تبدیل دانشگاه به حوزه علمیه و نه دادن امتیازات ویژه به



بحران اقتصادی و سپر صعودی نرخ تورم

در صفحه ۵

دوستی با مردم اسرائیل؟ دم خروس کجاست؟

در صفحه ۱۳

اتخاذ تاکتیک سرنگونی در شرایط جنگی

اگر این امر واقعی است که سرنگونی جمهوری اسلامی قدم اول یک انقلاب کارگری و استراتژی سوسیالیستی است، اما اولاً مسئله مهم این است که تحت چه شرایطی این استراتژی جنبه تاکتیکی پیدا می‌کند و دوماً فراهم نبودن شرایط مطلقاً به این معنی نیست که حزبی یا جریانی می‌تواند به نیابت طبقه با اتکا به جوخه‌های رزمی اش این رسالت طبقاتی را به سر "منزل" رساند. همه اهمیت مسئله و تمایز یک استراتژی سوسیالیستی از غیرسوسیالیستی در واقع در این نکته نهفته است، که طبقه کارگر از راه تشدید مبارزه طبقاتی و سازمانیابی خود به استقبال سرنگونی می‌رود و به این اعتبار مهر خود را بر تحولات جامعه می‌کوبد.

در صفحه ۸

آغاز باز گشایی مدارس و دانشگاه‌ها و طرح امنیتی کردن فضای دانشگاه از سوی رژیم

در صفحه ۲

سرمایه . اسلام . اعتیاد

در صفحه ۳



گرجستان: دفاع از تمامیت ارضی؟

دفاع از حق تعیین سرنوشت؟

و یا تقسیم مجدد جهان؟

در صفحه ۱۱

از صندلی اتهام تا تکیه بر تخت ریاست جمهوری

در صفحه ۱۰

نگاهی به شرایط دشوار کارگران بدون اجازه کار و اقامت در اروپا و سوئد!

در صفحه ۷

آزادی فعالین کارگری و سایر زندانیان سیاسی را با مبارزه متحد به حکومت اسلامی ایران تحمیل



سیروان پرتونوری

آغاز باز گشایی مدارس و دانشگاهها و طرح امنیتی کردن فضای دانشگاه از سوی رژیم

دیده‌اند، در پی سرکوب این نسل می‌باشد. جمهوری اسلامی در چند ماه اخیر یورش جدیدی را به آزادی و به معیشت مردم بویژه طبقه کارگر سازمان داده و در تدارک گسترش آن به مدارس و دانشگاه‌هاست که نمونه بارز آن زندانی و شکنجه فعالین چپ و سوسیالیست دانشگاه‌های ایران در مقطع ۱۳ آذر بود.

امسال در حالی که پیشواز بازگشایی دانشگاه‌ها می‌رویم که تعدادی از فعالان دانشجویی در زندان‌های مخوف اوین و دیگر زندان‌های رژیم در شهرستانها بسر می‌برند.

دانشجویان چپ و سوسیالیست در مقطع ۱۳ آذر و با بر پایی روز دانشجو علی‌رغم اینکه هر ارزیابی و یا نقدی از آن حرکت داشته باشیم، اجازه ندادند تا صدای چپ و سوسیالیست در درون دانشگاه‌های سراسر کشور خاموش بماند و با برپایی مراسمات آکسیون‌ها از جمله هشت مارس‌ها و دیگر مراسمات اعتراض خود را نسبت به نظم کنونی سرمایه بیان و اعلام داشتند. تا زمانی که فاصله طبقاتی، ظلم و ستم در جامعه موجود است مبارزه طبقاتی هم در دانشگاه و در درون جامعه زنده خواهد ماند. رژیم اسلامی برای مقابله با این حرکت نسل جوان و کمونیست در دانشگاه‌های ایران، به زندانی کردن، شکنجه، اذیت و آزار تهدید، ایجاد فضای ارعاب و وحشت پناه برد تا شاید برایش امکان داشته باشد با اتخاذ این تاکتیک‌های رنگ باخته، صدای آزادی خواهی و برابری طلبی را به شکست بکشاند، اما برای رژیم و سردمدارانش مشخص شد که زندان، شلاق، شکنجه و اذیت و آزار نمی‌تواند صدای این نسل انقلابی و کمونیست را در درون دانشگاهها خاموش و خفه کند، بلکه با این نوع تاکتیک‌ها، دانشجویان را برای از بین بردن نظم کنونی سرمایه جسورانه‌تر به مبارزه‌ای پیگیر به همراه دیگر جنبش‌های اجتماعی وا می‌دارد و آنها برای برقراری جامعه‌ای آزاد و برابر به دور از هرگونه ظلم و ستم و نابرابری مصرا‌تر تلاش و مبارزه خواهند کرد و در این میان چیزی برای از دست دادن ندارند.

بعد از مدتی که از تعطیلی دانشگاه‌ها گذشته و حال در مقطع بازگشایی دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی هستیم، برخوردهای غیرانسانی، سرکوبگرانه حکومت اسلامی با فعالان جنبش دانشجویی، همچنان ادامه دارد. حکومت با صدور احکام تعلیقی و دادگاهی و ادامه بازداشت برخی از فعالان دانشجویی و انحلال تشکل‌های دانشجویی، پلیسی کردن مراکز آموزشی را شدیدتر کرده است.

در سال تحصیلی جدید، تعداد زیادی از

دانشجویان بر اساس طرح ستاره دار

امسال با بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها میلیون‌ها دانش آموز و دانشجو نیز مثل هر سال با علاقه و شور و شوق جدید و با امید به زندگی بهتر و به امید رهایی از ظلم و ستم و از بین بردن خرافه اسلامی از جامعه و از محیط‌های آموزشی، روانه کلاس‌های درس می‌شوند. با اینحال هنوز خیلی‌ها از نسل جوان پشت درهای مدرسه و دانشگاه مانده‌اند، هنوز برای خیلی‌ها مدرسه و کلاس مناسب و حتی مدرسه و کلاسی موجود نیست که پای به آن بگذارند. به جای تحصیل رایگان در تمام سطوح و کمک هزینه به کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال توسط دولت، هزینه اکثریت آنان به درآمد ناچیز پدران و مادران شان تحمیل می‌شود. هنوز هزاران کودک و نوجوان یا در کوچه‌ها و حلی آبادها رها شده‌اند و یا همراه پدران و مادران خود در مراکز کار و خیابان‌های شهرها با فقر و فلاکتی که رژیم اسلامی سرمایه به جامعه و به زندگی آنان تحمیل کرده است، دست و پنجه نرم می‌کنند. و بیکاری، فحشا، اعتیاد و فساد نیز بخش وسیعی از نسل جوان جامعه ما را تهدید می‌کند.

رژیم اسلامی در کنار بی حقوقی مطلق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که به مردم و جامعه ایران تحمیل کرده است، از همان روز اول سرکار آمدن خود با این نسل درافتاده است تا این نسل را به سکوت و تمکین وا دارد. از یورش نظامی و به خون کشیدن دانشجویان گرفته، تا کشیدن حجاب خفقان و جهل و خرافه اسلامی بر مدارس تا حضور و دخالت هر روزه مزدوران و ماموران اطلاعاتی رژیم اسلامی در محیط‌های آموزشی. با اینحال این نسل به جمهوری اسلامی تمکین نکرده است و تمکین نخواهد کرد. این نسل را جمهوری اسلامی نمی‌تواند به شکست بکشاند. این نسل به اینترنت دسترسی دارد، زندگی جوان و امثال خود را در جامعه مدرن

می‌بیند، دسترسی آنان را به امکانات مدرن و پیشرفته می‌بیند، با آنان ارتباط برقرار کرده و می‌کند، خود را و زندگی و آینده خود را با زندگی جوان دیگر کشورها مقایسه می‌کند و به کمتر از زندگی مرفه و آزاد و مدرن رضایت نمی‌دهد. این نسل همراه مردم جامعه‌ای که در آن ۷۰ درصد آدم‌های ضد باورهای مذهبی

و ضد خرافه دارد که از دست رژیم اسلامی کارد به استخوانشان رسیده است، مبارزه خود را برای بزیر کشیدن رژیم اسلامی ادامه می‌دهد. این نسل و این ۷۰ درصد مردم این جامعه نیروی مادی جنبش ما و امید این جامعه برای دست یافتن به آزادی و برابری و یک دنیای بهترند.

برای عقب راندن و درهم شکستن یورش جدیدی که اوباش اسلامی به مدارس و دانشگاه‌ها تدارک

جوانان عضو خانواده‌های وابسته به رژیم برای ورود به دانشگاه، هیچکدام نتوانسته است دانشگاه‌ها را از تبدیل شدن به کانون‌های سیاسی فعال مبارزه با رژیم باز دارد. در طی سال‌های اخیر و در بطن مبارزات دانشجویی، بخش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی با بر افراشتن پرچم مطالبات دمکراتیک و رادیکال و با دفاع از خواست‌ها و مبارزات طبقه کارگر و اعلام استراتژی اتحاد با جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی و تلاش برای ایجاد پیوند و همبستگی با فعالین و رهبران دیگر جنبش‌ها، فصل نوینی در تاریخ این دوره از حیات و پیشروی جنبش دانشجویی گشود.

جنبش دانشجویی به همت فعالین سوسیالیست این جنبش در سال‌های اخیر با به چالش کشیدن آشکار نهادها و ارگانهای وابسته به رژیم نظیر کمیته‌های انضباطی و غیره و تحمیل عملی درجه‌ای از آزادی عمل و بیان در محیط دانشگاه، برگزاری تجمعات اعتراضی و انتشار چندین نشریه و ده‌ها سایت و وبلاگ دانشجویی که از طریق آنها به تبلیغ و رواج ایده‌های سوسیالیستی پرداختند، مسیر خود برای ایفای نقش در تغییر و تحولات سیاسی جامعه را باز یافته است.

اما آنچه آشکار است دانش آموزان ایران اگر چه همواره با قوانین مذهبی و اختناق آور جمهوری اسلامی در محیط مدرسه دست و پنجه نرم کرده‌اند، اما هنوز در ابعاد وسیع و توده‌ای به جنبش هم‌زمان مسن تر از خود، به جنبش دانشجویان نیپوسته‌اند. از آنجا که تاریخا حرکات دانش آموزان تحت تاثیر مستقیم جنبش دانشجویی بوده است، این امر، وظایف خطیری را در دستور کار فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی در قبال دانش آموزان قرار می‌دهد. هیچ تجمع اعتراضی و اعتصاب عمومی از سوی دانش آموزان ناگهانی و بدون زمینه اتفاق نمی‌افتد. چنین امری به کار طولانی و صبورانه، بحث، و غیره احتیاج دارد، فعالین جنبش دانشجویی از طریق پیوندها و روابط اجتماعی وسیعی که با دانش آموزان دارند باید فعالین دانش آموزی را بشناسند و راه و رسم این مبارزه را به آنها بیاموزند.

حزب کمونیست ایران به امید اینکه سال تحصیلی جدید سال پیوند گسترده تر مبارزات دانش آموزان با جنبش دانشجویی باشد و به امید سالی پر از تلاش و پشتکار و شور و مبارزه و موفقیت علیه سیاست‌های جمهوری اسلامی، آغاز سال تحصیلی جدید را به همه دانش آموزان، دانشجویان و معلمان ایران صمیمانه تبریک می‌گوید.

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران
۲۶ شهریور ۱۳۸۷ ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۸



شدن دانشجویان از تحصیل محروم شده اند. بر اساس این طرح، دانشجویانی که فعالیت های سیاسی داشتند، از تحصیل بازماندند.

نمونه ای دیگر از امنیتی کردن فضای دانشگاه، طرحی می باشد که بر اساس خبرنامه آزادی برابری اعلام شده است. مسئولین دانشگاه تهران در گامی جدید برای سرکوب فعالیت های دانشجویی، اقدام به اجرای طرح جدیدی برای کنترل ورود و خروج دانشجویان کرده اند. در این طرح جدید که قرار است تا شروع سال تحصیلی به اجرا در بیاید، تعدادی gate در آستانه درهای ورودی نصب شده، که هنگام ورود با قرار دادن کارت دانشجویی بر روی آن، چهره صاحب کارت نشان داده شده و پس از تطبیق آن با چهره فرد، به وی اجازه ورود داده می شود.

اجرای این طرح، که هزینه های هنگفتی داشته است، در شرایطی که بسیاری از دانشجویان با محرومیت از تحصیل، زندان، تهدید و سایر اشکال سرکوب مواجه هستند، گامی دیگر در امنیتی کردن فضای دانشگاه و محدود کردن آزادی های دانشجویان است. امروزه باید فریاد "دانشگاه پادگان نیست" را بلندتر از هر زمان دیگری سر داد (منبع خبرنامه آزادی برابری)

با بازگشایی مدارس و دانشگاه ها یک بار دیگر باید دانشجویان چپ و سوسیالیست و دیگر جنبش های اجتماعی یورش رژیم اسلامی را به آزادی و به معیشت روزانه مردم و به مدارس و دانشگاه ها عقب رانند. باید متحدانه و با همبستگی هر چه بیشتر، چه در مدارس، چه در دانشگاه و چه در محله و محیط های کار در مقابل تعرض رژیم اسلامی مقابله کرد. امروز در درون جنبش چپ و سوسیالیستی که در دانشگاهها و مدارس جریان دارد، گرایش های مختلفی وجود دارد، اما وجود این گرایشها نباید به اتحاد و همبستگی طبقاتی دانشجویان در برابر رژیم سرمایه اسلامی لطمه زند. باید در مقابل تعرضات، طرح ها و تاکتیک های ضد انسانی رژیم مقابله کرد و تعرضات رژیم را به شکست کشاند. مبارزه متحدانه دانشجویان ضامن عقب راندن یورش اوباشان اسلامی به آزادی های سیاسی و اجتماعی است.

دانشگاه سنگر دفاع از آزادی و برابری است. از آن در مقابل تعرض رژیم اسلامی دفاع کنیم. دست مراکز امنیتی و جاسوسی رژیم اسلامی را از دانشگاه و از مدارس کوتاه و تعرض جمهوری اسلامی به این سنگر دفاع از آزادی و برابری را عقب برانیم.

زنده باد اتحاد و همبستگی

طبقاتی مان بر علیه نظم سرمایه



سرمایه . اسلام . اعتیاد

عطا خلقی

تجارت انحصاری است و انحصار کل این پروسه از تولیدش در ایران و افغانستان تا ترانزیتش از افغانستان به ایران و ترکیه و

از ترکیه به کشورهای اروپایی، تماما در دست فرماندهان رده بالای سپاه و اطلاعات و چند صاحب منصب حکومتی است.

مردم خوب می دانند بانیان و عاملان اصلی تولید و توزیع مواد مخدر چه کسانی هستند و سوداگران مرگ کجا نشسته اند. همه می دانند که سر نخ این صنعت عظیم و این تجارت وسیع به کجا وصل است و چگونه فرماندهان ارشد نظامی جمهوری اسلامی و سران حکومتی و گله ای از اوباش در شبکه مافیایی تولید و توزیع مواد مخدر در داخل و صدور به خارج تنیده شده اند و چگونه شبکه ای از تبهکاران حرفه ای، همانهایی که تیم های عملیاتی علیه قاچاقچیان مواد مخدر را فرماندهی می کنند، همانهایی که مجریان امر به معروف و نهی از منکرند، و همه سرداران سازندگی و مدیران بنیادهای رنگانگ، در این شبکه مافیایی سازمان یافته اند تا برای رضای خدا و تامین سود سرمایه دار، این کالا را بگردش در آورند و از طریق آن اراده و شور و شعور جوانان را دود کنند.

اگر واقعا پای فرماندهان نظامی و ماموران اطلاعاتی و حکومتگران در کار نیست، چگونه حتی زندانیان هم از گزند گرفتار آمدن به مواد مخدر مصون نیستند و سالم به زندان می روند و معتاد برمی گردند!

این رژیم از نظر افکار عمومی داخلی، بخاطر سازمان دادن جنایات هر روزه اش از آنجمله راه اندازی و رهبری شبکه مافیایی مواد مخدر، مجرم است. مردمی که با چشم خود می بینند که چگونه این مواد افیونی از طریق زمین و هوا و دریا تن تن جا بجا و از مرزها وارد و در داخل توزیع و از مرزها خارج و به خارج صادر می شوند، بگیر و ببندهای رژیم و به دار آویختن چند مواد فروش و قاچاقچی خرده پا را جز پوششی مزورانه که کارکرد دیگری دارند، نمی نگرند.

در حکومتی که از طریق دم و دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی و جاسوسی اش حریم زندگی خصوصی آحاد جامعه را زیر نظر دارد و بی پروا به کنج خانه هر کسی سر می کشد و همه چیز را زیر و رو می کند، جز از طریق ایادی خود این رژیم، چه کسی می تواند تن تن مواد مخدر در داخل جابجا و توزیع کند و روانه خارج هم بکند؟

صنعت و تجارت مواد مخدر برای جمهوری اسلامی تنها یک کالای سودآور نیست، "برکات" دیگری هم دارد. سست کردن و بی حال کردن و بخود

مشغول کردن و نابود کردن انرژی و توان

بر اساس آمار رسمی ارگان های حکومتی جمهوری اسلامی، شمار معتادان در کل کشور رو به افزایش است. سیر صعودی منحنی اعتیاد را، تنها نهادهای آماری رژیم ترسیم نمی کنند؛ کارگزاران و مقامات دولتی هم بمناسبت هایی ابعاد این فاجعه انسانی را تصویر می نمایند.

سازمان ملی جوانان که یک نهاد دولتی جمهوری اسلامی است، اعلام کرده است: شمار معتادان زیر ۱۹ سال بیشتر از یک میلیون نفر است و پایین ترین سن اعتیاد از ۱۷ سال به ۱۳ سال کاهش یافته است. بیشترین مصرف کنندگان مواد مخدر بین سنین ۱۸ تا ۳۰ سال می باشند و روزانه ۳۰۰ نفر بر شمار کل معتادان اضافه می گردد. مصرف سالانه مواد مخدر هم در سطح کشور بالغ بر ۷۰۰ تن گزارش شده است.

بر اساس آمارهای رسمی، در حال حاضر کل معتادان کشور از مرز دو میلیون نفر گذشته است؛ اما آمارهای غیر رسمی که قابل استناد ترند رقمی بالاتر از شش میلیون نفر را نشان می دهند.

مشاهدات روزانه نشانگر آنند که بر سر راه نفوذ اعتیاد در اعماق جامعه هیچ مانعی نیست و همه جا این دستاورد سرمایه را می توان دید. در مدارس، در دانشگاه ها، در کارگاه و کارخانه، در ادارات، در روستاها و مزارع و حتی در زندان ها، معتاد و مواد مخدر یافت می شوند. بر اساس همین آمارهای حکومتی ۳۵ درصد از زندانیان تبریز معتادند که طی یک نمونه گیری از ۲۵۰۰ نفر آنها ۸۰۰ نفرشان مشکوک به ایدز و هیپاتیت شناخته شده اند.

اخیرا هم روزنامه ها گزارش کرده اند که مصرف مواد مخدر در بیمارستان ها و مراکز درمانی عادی تر از همیشه شده است و بیماران و همراهانشان بشدت نگران این وضعیت اند.

ابعاد دهشتناک این فاجعه انسانی در ایران، زمانی گویا تر می شوند که این آمار را با میزان قربانیان همین بلای خانمانسوز در کشورهای دیگر مقایسه کرد.

نتایج این مقایسه ها گویای عمق و وسعت این فاجعه انسانی در ایران است، با این حال رژیم جار و جنجال راه می اندازد که گویا با اعتیاد مبارزه می کند و با نمایشاتی از قبیل سوزاندن تل هایی از مواد کشف شده توسط ماموران، ستاد مبارزه با مواد مخدر، می خواهد بگوش عالم برساند که علیه اعتیاد و عوامل پخش آن می جنگد. این رژیم برای اثبات ادعای کذابیش و در واقع برای تشدید جو رعب و وحشت در جامعه هراز گاهی چند نفری از قاچاقچی های دست چندی که خارج از شبکه اصلی مافیایی خودش هستند و باج و حق و حساب درست و حسابی نمی پردازند، می گیرد و اعدام می کند تا هم به دیگر قاچاقچیان خرده پای خارج از شبکه فهمانده باشد که این کالا و این صنعت و این



و انگیزه مبارزه جویی جوانان، از دیگر برکات این افیون برای این رژیم است. جمهوری اسلامی اعتیاد را هم مانند جنگ و زلزله و دیگر بلاها از برکات می داند و از آن به نفع ادامه بقای خودش سود می برد. این رژیم باید هم اعتیاد را برکت بداند. به برکت همین برکت است که میلیونها نفر از جوانانمان بجای اینکه قد راست کنند و مشت گره کنند و فریاد مرگ بر این رژیم سردهند، گوشه خیابانها مچاله شده و درد می کشند و زار می زنند. به برکت همین برکت است که شش میلیون انسان نه تنها از گردونه فعال انسانهای پرشور و پر جوش و خروش، انسانهای سنت شکن و نوظلب حذف گردیده اند و وبال گردن جامعه شده اند؛ بلکه کلیه افراد خانواده شان و کل جامعه از وجودشان احساس سرشکستگی و خواری می کنند و رنج می برند.

سرمایه و اسلام به گردش مواد مخدر در جامعه نیاز دارند. سرمایه و اسلام به سود، به خمودگی و بی عکس العملی و بی تفاوتی جامعه، به از خودبیگانگی مردم، به دلمردگی و گوشه گیری و در لاک خود فرو رفتن جوانان، به سکوت و خاموشی، به تمکین و احساس حقارت کردن شهروندان، نیاز دارد. جوان اگر سر حال باشد، اگر شور و نشاط داشته باشد، اگر با علم و دانش عجب نباشد، اگر از مصایبی چون اعتیاد مصون باشد اگر انرژی کانالیزه شده باشد و به خودش و آینده اش و جامعه اش فکر کند؛ زیر پای این جنایتکاران لق می شود.

تاریخ بما می گوید و ما خود نیز شاهد بوده ایم که هر زمان که جنبشی و انقلابی در کار بوده اند، ابعاد مفاسد و آسیب های اجتماعی محدودتر بوده اند. اگر دوران قیام ۵۷ را بیاد آوریم یا تاریخش را مطالعه کرده باشیم، در می یابیم که چگونه از آنجاییکه جنب و جوشی در جریان بود، از آنجاییکه همبستگی انسانها به یمن همین جنب و جوش عمیق تر و وسیعتر بود، میزان آسیب پذیری جوانان به مراتب کمتر بود. هر کسی با غرور در گیر عرصه ای از مبارزه بود. کارگر در محیط کارش، دانشجو و دانش آموز در محیط آموزشی اش، زنان در تشکل های مستقل خودشان و همه در یک اتحاد عمل همگانی در کل جامعه و در خیابان ها و محل کار و زندگی شان روان بودند و مطالباتشان را می خواستند و برایش می جنگیدند. آن زمان ابعاد این بلاها دهها بار کمتر از حالا بود.

با اینکه اعتیاد از آن دردهای اجتماعی است که کلی ملزومات باید هماهنگ عمل کنند تا قربانیانش رهایی یابند، اما همان دوره به یمن یک جو انقلابی و یک فضای سالم انسانی، قربانیان زیادی رهایی یافتند. اگر جوانان کمتر از سی سال امروز کردستان، (مشخصا شهر سنندج) بخاطر نمی آورند که روزهای بعد از قیام ۵۷ و آنگاه که کردستان آزاد بود و شهرها و روستاها توسط خود مردم اداره می شدند، چگونه به ابتکار کومه له و یاری مردم جوانان معتاد شهر داوطلبانه گردآوری می شدند، و باز پروری می شدند؛ اما مسن ترها بیاد دارند که چگونه در پرتو آن جو رادیکال و تلاش پیگیرانه

کومه له برایشان کلاس های بازپروری گذاشته می شد و تحت مراقبت و پرستاری قرار می گرفتند و بعد از مدتی کوتاه اعتماد به نفس و غرور از دست رفته شان را باز می یافتند و برای همیشه نجات پیدا می کردند؛ و حتی عده ای از آنها به صفوف پیشمرگان کومه له پیوستند که سالها علیه جمهوری اسلامی جنگیدند و متأسفانه چند نفری از آنها هم در نبرد با دشمنان آزادی و انقلاب و در راه سوسیالیسم جان باختند.

در جامعه ای با حکومتی دیکتاتوری - مذهبی و نظامی سرمایه داری که بجز سرکوب در خدمت سرمایه دار و تامین سود برای سرمایه هدفی ندارد، و احکام و قوانینش برگرفته از اسلام است؛ باید مصایب و آسیب های اجتماعی در بالاترین حد ممکن خود باشند.

در جامعه ای که فقر بیداد می کند و ۴۲ درصد مردم زیر خط فقرند و گرانی و تورم سرسام آور است، در جامعه ای که ابعاد فحشا وسیع است و ۷ میلیون جوان بیکارند و ۶۸ درصد مردم افسرده

و پریشان حالند، در جامعه ای که سالانه ۱۳۰۰۰ کلیه بفروش می رسد و پدیده های دردناک کودکان خیابانی و دختران فراری و کارتن خوابی، روز به روز وسیع و وسیع تر می شوند؛ باید ابعاد اعتیاد هم وحشتناک باشد و میلیونها نفر گرفتارش باشند.

این میلیونها انسان چه کسانی هستند؟ اینها فرزندان و برادران و خواهران ما هستند، اینها بچه های محله مان هستند، اینها همشهری و هم ولایتی هایمان هستند، اینها اعضای این جامعه اند که سرخورده اند، ناکام شده اند، راه به دانشگاه پیدا نکرده اند، بیکارند، آرزوهای برآورده نشده دارند، به تفریحات سالم دسترسی ندارند، اجازه شادی کردن ندارند، اسیر عرف و عادات و سنن ارتجاعی اند. اینها خلا بزرگی در وجودشان هست که هیچکس و هیچ چیز بموقع بدادشان نرسیده و هیچ راهی غیر از، از خود بیخود شدن و خود را به عالم فراموشی سپردن پیدا نکرده اند. اینها تنها چیزی که سهل الوصول تر از هر چیز دیگری یافته اند، مواد مخدر بوده است. ماده ای که اسان تر از آدامس هر جا در دسترس است. ماده ای که به گفته سخنگوی انجمن علمی داروسازان ایران متوسط زمان دسترسی به آن ۳۰ تا ۴۰ دقیقه است.

اینها بیمارند و باید مراقبشان بود. اینها قربانی اند و باید به دادشان رسید. نباید به اینها به چشم مجرم نگاه کرد.

اینها مجرم نیستند، مجرم اصلی کسان دیگری هستند، مجرم اصلی آنهايي هستند که شبکه مافیای تولید و توزیع این مواد خانمان برانداز را سازمان می دهند. مجرم اصلی آنهايي هستند که از طریق تولید و توزیع این مواد ثروت های افسانه ای می اندوزند. مجرم اصلی آن سیستم و نظامی است که بستر تولید و توزیع و گردش این مواد را هموار

می کنند. مجرم اصلی سرمایه و صاحبان سرمایه اند. مجرم اصلی این نظام و این حکومت و سران و سردمداران این رژیم اند.

اگر چه این معجون خانمان سوز کالایی است و مثل هر کالای دیگری باید تولید شود و به مصرف برسد و سود بیافریند و سرمایه را بیشتر و سرمایه دار را فربه کند، اما بنا به ویژگی های هر جامعه و هر حکومتی کارکردهای دیگری هم دارد. اگر در آمریکا و اروپا و خیلی از کشورهای دیگر انگیزه ای جز سودآوری را تعقیب نمی کند، اما در کشوری مثل ایران کارکرد سیاسی هم دارد. این رژیم آگاهانه میدان عملیاتی این ماده جانکاه را بازتر گذاشته و علیرغم جار و جنجال های، ستاد مبارزه با مواد مخدر عملا بستر گردش آن را هموار می نماید و از طریق ایادیش سهم زندان ها را هم در نظر دارد.

جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ضد انقلابی و ضدانسانی اش با دیدن هر جوان مجاله شده ای در کنار خیابانها و کنج زندانها نفس تازه می کند و خوشحال است که یک نفر، حتی یک نفر، نای اعتراض کردن و فریاد برآوردن علیه نظامش را ندارد.



این جنایتکاران نه تنها در زندانها علنا مواد مخدر توزیع می کنند، بلکه در میان زندانیان سیاسی که مقاوم ترند و به آسانی تسلیم نمی شوند، شگردهای دیگری برای معتاد کردن و در خود کردنشان بکار می برند. یکی از این شگردهای جنایتکارانه گردپاشی و آلوده کردن لباس و رختخواب های آنها به مواد مخدر استنشاقی است. سابقه به کارگیری چنین شگردهایی در کردستان به سالهای اول بعد از قیام ۵۷ برمی گردد. از یادها نرفته است که چگونه آن زمان که جنبش انقلابی کردستان حال و هوایی دیگر داشت و جوانان نقش کارسازی در این جنبش داشتند، جمهوری اسلامی با طرح طیرابابیل اش به میدان آمد و با توزیع مواد مخدر ارزاتر از سیگار در میان جوانان کردستان، چه دامی برای شکارشان گستراند و چگونه بسیاری از این جوانان را گرفتار ساخت و بسیاری از آنها را بکام مرگ کشانید و بسیاری دیگر هنوز هم که هنوز است نرسته اند و دیگر نتوانستند سلامت و شخصیت و هویت خود را بازیابند.

تجربه نشان داده است که هر وقت جنبشی و انقلابی در کار است، شور و انرژی جوانان کانالهای سالم و طبیعی خود را می یابند و به جریان می افتند و خلاقیت ها گل می کنند و نشاط به جامعه می بخشند. اما بر عکس آنگاه که ضد انقلاب حاکم می شود و رژیمی چون جمهوری اسلامی حکم می راند، دیگرگاز شادی خبری نیست، ناکامی ها یکی بعد از دیگری می آیند، عشق ورزیدن ممنوع می شود و عقوبت دارد، حریم آزادی های فردی و اجتماعی تنگ و تنگتر می شوند، نرخ افسردگی بالا می رود و در کل، هنجارهای طبیعی یک جامعه سالم نا بهنجار می شوند. در چنین شرایطی جوان ناکام شده، شکست خورده از عشق، ره نیافته به دانشگاه، بیکار، سلب آزادی شده،

فرشید شکر

بحران اقتصادی و سیر صعودی نرخ تورم

بعد از تخطئه انقلاب توسط بورژوازی و دول امپریالیستی غرب و با به قدرت رسیدن (رساندن) جمهوری اسلامی، تا به اینک مردم در بند ایران با هزار و یک درد بی درمان دست به گریبان بوده اند. تعرض گسترده رژیم سرمایه داری جدید به دستاوردهای قیام ۱۳۵۷ شمسی، سرکوب مستمر اعتراضات حق طلبانه کارگران، زنان و جوانان، بازداشت و شکنجه کردن، کشتارهای فردی و دسته جمعی زندانیان سیاسی، لشکرکشی به کردستان و ترکمن صحرا، صدور و اجرای احکام قرون وسطایی (سنگسار، دست بردن، چشم درآوردن، شلاق) و...، به اضافه تحمیل فقر و سیه روزی به طبقه کارگر و مزدبگیر که موجب شکل گیری آسیب های اجتماعی از قبیل تن فروشی، کار کودکان، دربدری، کارتن خوابی، اعتیاد و خودکشی شده، هدیه رؤسای معمم و غیرمعمم حکومت به مردم تحت ستم ایران در این سه دهه بوده است. آلترناتیو ارتجاعی ای که در آن شرایط انقلابی برگزیده، تقویت و بر مسند قدرت نشاندن شد تا بحال زندگانی چند نسل از میلیون ها انسان را در این مملکت به فنا و تباهی کشانده است.

بدنبال موفقیت حکومت گران در انجام "مأموریت" قلع و قمع کمونیست ها و بقیه نیروهای آزادیخواه در اوایل انقلاب و طی ده سال نخست حاکمیت خود، سرعیا برای انطباق یافتن با خواست اقتصادی کل طبقه سرمایه دار ایران و جهان (خصوصی سازی بعلاوه شراکت دادن بورژوازی داخل در تصمیم گیری های اقتصادی کشور، جایگزینی اقتصاد علمی بجای الگوهای سابق و ایجاد شرایط مقتضی جهت رقابت در بخش خصوصی و دولتی یا پایان انحصارات) استارت اتخاذ سیاست های اقتصادی تجویز شده (نئولیبرالیسم) از طرف بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را در دوره رفسنجانی زدند، اما تناقضات درونی رژیم منجمله "بافت سیاسی و مبانی عقیدتی" و مرزبندی میان خودی ها از غیر خودی ها، مانع از کسب نتایج مطلوب گردیدند. در زمان خاتمی نیز شعار توسعه سیاسی را به مقصود حل این معضل ریشه ای مطرح کردند، ولیکن بعلت عروج دوباره جنبش های اجتماعی و مبارزات توده ای باز توفیق چندانی نیافتند. با آمدن سپاه پاسداران و جناح اصولگرا، خامنه ای شخصا فرمان اجرای اصل چهل و چهار قانون اساسی را صادر کرد، ولی در این مقطع هم به سبب مشغولیت های فراوان (اعتراضات داخل و فشارهای بین المللی) هیچ فرج و گشایشی عایدشان نگشته است.

نظام بورژوا-اسلامی از همان اوان شکل گیری این بحران اقتصادی ساختاری را با خود یدک می کشد و با تمامی تلاش های تاکتونی جهت حل آن، هنوز این معضل بر جای خود باقیمانده است. برنامه خصوصی سازی ها (قرار است به غیر از استخراج و تولید نفت خام اکثر صنایع مهم و کلیدی کشور به بخش خصوصی واگذار شود) بطور کامل اجرا نگردیده و کمافی السابق حاکمیت و نهادهایش مانند رهبری، سپاه پاسداران، بنیاد مستضعفان و غیره بزرگترین بنگاه های اقتصادی هستند و این وضعیت به حفظ نارضایتی طیف هایی از طبقه بورژوازی کشور و شکوه یا گلایه های تندتر جناح رفرمیست رژیم منتهی گردیده است.

دولت از نو به هدف چیره شدن بر این بحران (همزمان با واریسی لایحه اصل ۴۴ قانون اساسی در مجلس) اعلام کرده تا اواخر سال جاری تعدادی از شرکت های بزرگ دولتی نظیر پالایشگاه ها و سدها را به بخش خصوصی واگذار می کند. «بر همین اساس ۲۰ درصد از سهام صنایع مس ایران در روز چهارشنبه ۲۱ شهریور به ارزش هزار میلیارد تومان در بورس تهران فروخته شد که بزرگترین معامله بورس تهران در تاریخ ۴۰ ساله این سازمان به حساب می آید».

درجوار این اوضاع، خروج سرمایه های بخش غیر دولتی به بیرون از کشور و به جریان افتادشان در کشورهای حاشیه خلیج فارس بویژه

افسرده و دلمرده که بدنال مغری می گردد تا آرام گیرد، جز پناه بردن به مواد مخدر که دسترس تر از هر چیزی است چیز دیگری گیرش نمی آید و خود را به آن می سپرد و گرفتارش می شود.

باز هم تجربه نشان داده است که بهر اندازه رادیکالیسم و انقلابی گری در میان مردم وسیع و نفوذ اجتماعی جریانات چپ بیشتر باشد، بهمان اندازه آمادگی برای گریز از گرفتار آمدن در این دام بیشتر است. اگر فرمانده نیروی انتظامی و دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر جمهوری اسلامی اعلام می کند که: استان کردستان پاک ترین استان بلحاظ شیوع اعتیاد در میان سایر استان ها است، نه به این خاطر است که تحت فرماندهی ایشان سپاهیان اسلام جوانان کردستان را از گزند اعتیاد مصون داشته اند.

واقعیت این است که این درجه از پاکي مورد اشاره فرمانده نیروی انتظامی در قیاس با استان های دیگر، نشان از خدمات دلسوزانه ایشان و سپاهیان اسلام برای رهایی جوانان کردستان از چنگال اعتیاد نیست؛ بلکه دال بر جو سیاسی و رادیکالیسم حاکم بر کردستان و تاثیر جریانات چپ است. عکس قضیه هم صادق است، به هر اندازه که رادیکالیسم و انقلابی گری در میان مردم ضعیف تر و حضور و تاثیر جریانات چپ محدودتر باشد، امکان آلوده شدن جوانان به مواد مخدر و ضریب آسیب پذیری شان بیشتر خواهد شد و بیشتر تهدید می شوند.

بالتر اشاره شد که اینهایی که به این روز می افتند نه مجرم که بیمار و قربانی اند. باید این را هم اضافه کرد که این بیماران و این قربانیان که بسیار مظلوم و ستم دیده هستند، هنوز با مظلومان و ستم دیدگان دیگر جامعه، متفاوتند. تفاوت اصلی در چیست؟

اگر در نظام جمهوری اسلامی کارگر و زن و معلم و جوان و دانشجو و ... استثمار می شوند و ستم می بینند و بی حقوقند و آزادیهای فردی و اجتماعی شان سلب می شود؛ اما هنوز توان این را دارند که علیه ظلم و ستمی که بر آنها وارد می شود برخیزند و راه بیفتند و مبارزه کنند؛ اما این مظلومان حتی نای قد راست کردن هم ندارند، یا گیج و منگ و خمار گوشه ای مچاله شده و افتاده اند، یا اگر بقول معروف، شنگول، و سر حال باشند، هم و غم شان این است که چطور و چگونه "دوای" وعده دیگرشان را تامین کنند، و همه هوش و

امارات متحده عربی بر این نابسامانی اقتصادی افزوده است.

قضیه مجازات های مالی و تجاری شورای امنیت سازمان ملل یکی دیگر از فاکتورهای شدت یافتگی بحران اقتصادی و همچنین رشد "نرخ تورم" در این ایام ارزیابی می شود. چنانچه بخواهیم با وسواس زیادتری موضوع را بررسی کنیم می بینیم که قطعنامه های اعمال شده از جانب کشورهای "پنج + یک" به بازرگانان و وارد کنندگان (کمپانی های خصوصی و دولتی) اقسام کالاهای مصرفی فشار زیادی وارد آورده است. این قضیه البته نه به تنهایی ولی بعنوان یک عامل مهم، بر افزایش قیمت تمام شده کالاهای وارداتی اثر گذاشته است و مسلماً بار سنگین این تورم فقط بر بر شانه های "طبقه کارگر و مزدبگیر" می باشد. در همین زمینه (تورم و گرانی) بهتر است به گزارش بانک مرکزی استناد کنیم.

به گزارش بانک مرکزی ایران، در شش ماهه اول سال ۱۳۸۷ خورشیدی قیمت کالاها مداوماً افزایش داشته و آمارها نشانگر آنست که نرخ تورم از ۱۲/۸ درصد در سال ۱۳۸۶ به ۲۲/۳ درصد در مرداد ماه امسال رسیده است، یعنی در عرض یک سال و نیم ۱۰ درصد افزایش! گویا بانک مرکزی ایران ضمن برآوردهای سالانه خود، مرتباً نرخ تورم را با احتساب قیمت بیش از سیصد و پنجاه قلم کالا و خدمات مصرفی در ماه تعیین می کند. ناگفته نماند که صعود تورم تا این حد معیشت کدام طبقه اجتماعی در ایران را زیر ضرب می گیرد. ناچیز بودن سطح دستمزدهایی که هیچگاه با رشد ادواری نرخ تورم خوانایی نداشته، به تعویق افتادنشان و مشکل همیشگی اجاره مسکن کم بودند، حالا باید قیمت مایحتاج روزانه هم برای تداوم یک زندگی بخور و نمیر بالا و بالاتر رود.

رسانه های رژیم می گویند: «بانک مرکزی در این مدت جهت مهار نرخ تورم به سیاست های انقباضی روی آورده است». معنای سیاست انقباضی محدود کردن وام های پرداختی به متقاضیان از سوی بانکها و کنترل رشد نقدینگی است. از قرار معلوم و طبق خبر انتشار یافته، بانک مرکزی قصد داشته تا از این طریق مانع از بالاتر رفتن نرخ تورم شود، با این احوال همچنان قیمت کالاهای مصرفی در حال افزایش است و نشانه ای از توقف این روند دیده نمی شود! دوباره در لابلای خبرها می خوانیم: «دولت در این دوره سعی کرده با ثابت نگاه داشتن قیمت برخی از کالای ضروری (گوشت قرمز، مرغ و تخم مرغ) به مقابله با این وضعیت برود». علی الظاهر وزارت بازرگانی با افزودن شمار بازرسان خود در سراسر کشور به منظور بررسی قیمت ها، جلوگیری از تقلب و عرضه خارج از شبکه، به تمامی شرکت ها، فروشگاه ها و مغازه های کوچک و بزرگ سرکشی می کنند تا شاید مانع از گران فروشی شوند، اما تا بحال این دستور العمل قوه اجرائیه فایده ای دربر نداشته است.

بر پایه شنیده ها، احمدی نژاد و کابینه وی در راستای مرتفع کردن مسئله تورم به افزایش واردات تکیه کرده اند. همانگونه در پاراگراف پیش از نقل

گزارشات توضیح دادیم این برنامه ابداء کارایی ندارد و بر مبنای قرائن موجود هم در این مدت افافه نکرده است. تازه، بیم آن می رود واردات بیشتر به تولیدات داخلی آسیب وارد کند. کارشناسان معتقدند، تمایل عمومی به خرید و مصرف کالاهای خارجی به کم شدن تقاضای محصولات داخلی منجر می شود.

انتقاد اصلی ای که از دولت نهم و اقتدارگرایان گرفته می شود تبدیل "دلارهای نفتی" به ریال و تزریق آن به بازار است. به باور مخالفین (وابستگان به اصلاحات و طیف هایی از بورژوازی ناخشنود) هنگامی درآمدهای نفتی به شدت افزایش پیدا کند، و آنگاه ارزهای به دست آمده به اقتصاد ملی تزریق شوند، ناگهان ارزش پول ملی تقویت شده و تقاضا برای کالاها و خدمات داخلی و خارجی رشد می کند.

انتقاد کنندگان می افزایند: «این عمل در سیر صعودی نرخ تورم نقش اصلی را بازی می کند». طبق آمار منتشره، درآمد نفتی ایران از زمان آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد به حدود ۲۵۰ میلیارد دلار بالغ گشته است. بر اساس آخرین گزارش ها دولت تقریباً کل این مبلغ را به مصرف رسانیده و ریالی به حساب ذخیره ارزی (محلی برای نگهداری از مازاد درآمد نفت) واریز نکرده است! قسمت عمده این پول هنگفت به سمت بازار مسکن سرازیر شده و قیمت مسکن را تا چند برابر افزایش داده، و مقدار دیگر این درآمد ها یا در بخش های غیر مولد بکار گرفته شده یا برای تأمین هزینه های جاری دولت صرف گردیده که افزایش نقدینگی (از هفتاد هزار میلیارد تومان به صد و شصت میلیارد تومان) و رشد تورم را بهمراه آورده است.

در تقابل با این سخنان، مقامات دولتی اظهار می دارند: «گرانی بهای نفت در بازارهای جهانی و گرانی محصولات وارداتی عامل افزایش قیمت کالاها در بازار داخلی و بالا رفتن نرخ تورم بوده است». جدیداً مرکز "پژوهش های مجلس رژیم" آثار و پیامدهای منتج شده از گران شدن قیمت نفت خام را بر اقتصاد کشور تدریجاً و اعلان کرده: «افزایش قیمت نفت در کوتاه مدت واردات کالاهای مصرفی را بالا می برد».

آنچه را بورژوازی رقیب و دانش آموختگان و اقتصاددان های این طبقه در مورد سازه های سیر صعودی نرخ تورم در ایران بیان می دارند یا آنچه را دولت محافظه کار و نظامی وقت توجیه می کند و در مقام دفاع از سیاست هایش برمی آید، ذره ای از این واقعیت نمی کاهد که مسبب این شرایط خود ایشان و رژیم سرمایه داری حاکم می باشند. منهای دولت فعلی، هشت دولت ضد کارگری دیگر آمدند و رفتند و عملکردهای همه آنان را تجربه کرده ایم. در این سی سال دامنه فقر گسترده تر و شکاف طبقاتی عمیق و عمیق تر شده است.

تحقیقات بعمل آمده و آمارهای انتشار یافته بوسیله نهادهای رژیم، مبین آنست که قدرت خرید اکثریت سکنه ایران بشکل خیره کننده ای سقوط کرده است. حتی اختصاص سالانه نود هزار میلیارد تومان سوبسید (یارانه) به مواد غذایی و سوختی مشکل

قربانیان مناسبات تولیدی حاکم (فقرا و مستمندان) را برطرف نساخته زیرا بطورعموم خانوارهای کم درآمد، فقیر و زیر خط فقر توانایی تهیه همه نیازمندی های روزانه خود و فرزندانشان را ندارند و فی الواقع این یارانه ها نصیب اقلیت پر درآمد و دارا می شود.

یارانه های دولتی درحقیقت راهکاری به هدف تحمل بار کردن فشارهای کمربستن و خرد کننده اقتصادی برای کارگران و حقوق بگیران (معلمین، کارمندان و...) از ترس طغیان آنان است. وگرنه در کشور ثروتمندی چون ایران با بهره مندی از آن همه منابع و ذخایر زیر زمینی، و یک چنین طبیعت بکر یا آب و هوای متنوعی می شود بالاترین درجه از "رفاه و خدمات اجتماعی" را فراهم و ارائه داد، و اصلاً نیازی به سوبسیدهای دولتی نباشد. طرح پرداخت "یارانه های نقدی" دولت کنونی نیز بجای شیوه قبلی، دگرگونی خاصی پدید نمی آورد و باز همان چند درصد از افراد دارا و برخوردار، بدلیل مصرف بالاتر، سهم قابل توجهی از یارانه ها خواهند برد و مقدار ناچیزی به افراد ناتوان و فقیر خواهد رسید.

باری، اگر در فاصله سال های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ قیمت مایحتاج عمومی به کندی بالا می رفت و کمتر احساس می شد، بخاطر جنگ بود و سران رژیم از این واهمه داشتند تا مبدا مصائب جنگ و عدم مهار رشد نرخ تورم بساط حاکمیشان را بر باد دهد. اما بمحض پایان جنگ ارتجاعی و آنگاه تسلط میانه رویهای جناح راست جمهوری اسلامی بر دستگاه اجرایی کشور حساسیت ها در این رابطه کمتر شد. از آن دوره تا این تاریخ (دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد) مضاف بر حملات سازمان یافته به سفره کارگران و زحمتکشان در قالب "برنامه های پنج ساله توسعه" و "اصلاحات اقتصادی" به نفع طبقه سرمایه دار، کنترل گرانی برای حاکمین محلی از اعراب ندارد.

تردیدی نیست فقر و تورم موجود ریشه در سیاست های اقتصادی ضد کارگری رژیم سرمایه داری حاضر دارد و بدون کمترین شک و شبه ای در سال های پیش رو بر شدت و حدت آن افزوده خواهد شد. جدیت جمهوری اسلامی در به مقصد رسانیدن برنامه های اقتصادی و مبدل گشتن به حکومت "متعارف" همه سرمایه داران ایران و امپریالیست ها، از آینده تیره تری برای توده های ستمدیده خبر می دهد.

اینکه طیف های مختلف بورژوازی لیبرال دارای اختلافات سیاسی لاینحلی با رژیم اند یا اینکه جناح های رقیب اصولگرایان و سپاه پاسداران بعلت ضعف در مدیریت، فقدان دانش لازم در پیشبرد سمتگیری های اقتصادی و تشنج آفرینی در عرصه روابط خارجی از شرکای خویش خرده می گیرند، کشمکش های درونی جبهه سرمایه می باشد و رسالت ما در این خصوص استمرار بخشیدن به افشای ماهیت و مطامع طرفین (اپوزیسیون لیبرال، ناسیونالیست و جناح رفرمیست) منازعه است. از طرف دیگر وقتی سرکوب و قهر

فرهاد شعبانی

نگاهی به شرایط دشوار کارگران بدون اجازه کار و اقامت در اروپا و سوئد!

بافعل مواد شیمیایی پاک کننده که بسیاری از آنها سرطان زا هستند کاملاً بی تفاوت اند.

قوانین بازار کار و بیمه های اجتماعی و قراردادی به علت نداشتن اقامت و بعضاً اجازه کار و عدم عضویت در اتحادیه های کارگری شامل حال آنها نمی شود و در صورت بروز اختلاف با کارفرما از حمایت اتحادیه های کارگری و دادگاه های کار و حل اختلاف برخوردار نخواهند شد.

در چنین شرایطی کارفرما در صورت پایان نیاز به کار آنها با توسل به ترفندهای گوناگون از جمله "پلیس در تعقیب شماست"، "اجازه کار ندارید" آنها را اخراج و با تکیه بر حربه نداشتن اجازه کار از اداره مهاجرت آنها را در مقابل وحشیانه ترین شکل استثمار و بی حقوقی به سکوت وامیدارد.

پائین بودن دستمزها به میزان بسیار کمتری از سطح مورد توافق در قراردادهای دسته جمعی مابین اتحادیه های کارگری و کارفرمایان و عدم پرداخت آن توسط کارفرمایان بسیار رایج و معمولی است.

اما شمار بالا و روبه افزایش این قشر جدید اجتماعی که به علل گوناگون هر روز بازتولید می شوند، از یک طرف و اعتراضات فردی و گروهی سازمان یافته آنها به بی حقوقی خود از طرفی دیگر، و البته نگرانی اتحادیه های کارگری از بابت تبدیل این حلقه ضعیف کارگران به ابزاری در دست کارفرمایان علیه موقعیت و کاهش دستمزدها و استاندارد زندگی کارگران شاغل باعث ایجاد تکان هائی در وجدان های بیدار جوامع اروپائی شده و در بسیاری از کشورها توجه به موقعیت آنها در دستور کار احزاب چپ و سوسیالیست و اتحادیه های کارگری قرار گرفته است. گرچه قرار گرفتن موقعیت آنها در پرتو روشنائی به این معنا نیست که راه حل های ارائه شده اساساً و عموماً به نفع بهبود شرایط کار و موقعیت زندگی آنهاست، اما طرح موضوع و تبدیل آن به پرسشی در این سطح خود نیز راه گشا خواهد بود.

در همین رابطه روز چهارشنبه دوم سپتامبر در مرکز شهر استکهلم - در شماره ۴۷ خیابان کامار در همکاری شماری از اتحادیه های کارگری و کارمندی سوئد بخصوص اتحادیه کارگران نظافتچی با انجمن بدون برگه ها مرکزی بنام "مرکز حمایت اتحادیه ها از بدون برگه ها" دائر شد. در اهداف این مرکز آمده است که اتحادیه های کارگری موظف اند در مقابل کارفرماهای مجرم و خاطی از کارگران بدون برگه و اقامت حمایت کنند. آنها را به حقوق خود در زمینه دستمزدها، شرایط کار، قوانین محیط کار و مفاد قراردادهای دسته جمعی آشنا و از حقوق آنها دفاع کنند. اتحادیه های کارگری سوئد وعده داده اند که ضمن مبارزه برای تغییر قانون امور خارجی که خارجیان کارگر بدون اجازه کار در بازار کار را مجرم می شناسد و آنها را در صورت کشف به پرداخت جریمه و زندان تا یکسال محاکمه می کند، در همبستگی با بدون اقامت ها به مبارزه با کارفرماهایی بپردازند که از کارگران بدون اقامت سوء استفاده می کنند. در بسیاری از موضعگیریهای فعالین اتحادیه های کارگری از استثمار کارگران بدون اقامت بنام بردگی مدرن نام برده می شود.

سایه سیاه و سنگین بحران و رکود اقتصادی و ورشکستگی بانک ها و دیگر موسسات مالی و کاهش ارزش بازارهای سهام و بورس، برکار و زندگی کارگران و دیگر مزدبگیران کم درآمد جهان هر روز گسترده تر می شود. بیکارسازی ها و تعدیل نیروی انسانی در رشته های سنتی صنعت و صنایع مدرن الکترونیک، کشاورزی و مواد غذایی و خدمات به اپدمی و امری روزمره تبدیل شده است. بهای مواد غذایی و کالاهای اساسی مورد نیاز مردم کم درآمد بی رویه افزایش می یابد و بانک ها و دیگر موسسات مشابه نمی توانند محاسبات مشترکی درباره میزان تورم بدست بدهند. هزینه خدمات درمانی هر روز افزایش می یابد و با خصوصی شدن این خدمات سلامتی تعداد بیشتری از مردم کم درآمد بخصوص سالمندان و قشر جدید مهاجرین کارگر در کشورهای اروپائی به خطر افتاده است. نبض و ضربان قلب کارگران و مردم کم درآمدی که برای خرید سقفی بر سر خود و خانواده هایشان از بانکها وام گرفته اند به تناسب افزایش بهره های بانکی آهنگ پر شتاب تری بخود گرفته است. کارگران باسابقه و کم سابقه، دارای قرارداد موقت و دائم امید چندانی به آینده شغلی خود و حفظ آن ندارند. با لغو هر سفارشی شمار بیشتری کارگر مجبور به ترک کارگاه و کارخانه خود می شوند و سالهای دشواری در پیش است. روندی که تنها با مبارزه سازمان یافته طبقه کارگر می تواند سمت و سوی دیگری بخود بگیرد و زمستان سخت و دشوار را به بهار امید تبدیل کند.

در این میان قشر جدید کارگران بدون اقامت در کشورهای اروپائی که مطابق آمارهای نسبتاً واقعی شمارشان در کل اروپا، هشت میلیون و در سوئد پنجاه هزار نفر بر آورد می شود، از موقعیت بسیار دشوارتری برخوردارند. این جمعیت میلیونی و خانواده هایشان از محرومترین اقشار ساکن در این کشورها بحساب می آیند و از کمترین حقوق اجتماعی برخوردارند. این کارگران در اروپا به کارگران "غیر قانونی" و در سوئد به "بدون برگه ها" مشهور هستند. خود این کارگران و ناظران و شاهدان عینی که بیشتر آنها از فعالین اتحادیه های کارگری و انسانهای آزادیخواه هستند، گزارش می دهند که این کارگران در قلب اروپای متمدن و توسط کارفرمایان و سرمایه داران "قانونگرا و مدرن و متعهد به رعایت قراردادهای دسته جمعی" به وحشیانه ترین شیوه استثمار می شوند و در مقیاس بالائی حق و حقوق آنها پایمال می شود. بطوریکه می توان شرایط کار و زندگی آنها را بردگی مدرن نامید. کار بسیاری از این کارگران بخصوص در رشته خدمات نظافت کنتراستی است. مساحتی زیاد را باید در مدت زمانی کوتاه، دستمزدی بسیار کم و شرایط کاری نامناسب که اغلب شبانه صورت می گیرد باید انجام دهند. گرچه در همه رشته های کاری سخت و دشوار از جمله کار در شرکت های ساختمانی، رستوران ها و بارها، حضورشان را می توان مشاهده کرد، اما در این رشته از خدمات حضور و کارشان بطور قابل ملاحظه ای چشمگیر است.

محیط کار آنها ناامن و کارفرمایان نسبت به تهیه وسائل ایمنی و امنیت محیط کار آنها در برابر خطرات احتمالی صدمه دیدگی و بیماریهای ناشی از کار، بخصوص خطرات

عریان تمامی مجاری تنفسی جامعه را مسدود کرده، وقتی خصوصی سازی ها، تعطیلی واحدهای تولیدی، اخراج ها، بیکار سازی ها، معلق ساختن دستمزدها و گرانی و تورم روز افزون زندگی میلیون ها کارگر و خانواده های آنان را به نیستی کشانیده و وقتی بحران هسته ای و قطعنامه های تحریمی شورای امنیت می رود تا جامعه را با دردهای زیاده تری دست به گریبان کنند، راه اندازی اعتراضات و اعتصابات منسجم و متحدانه ترعلیه نظام استبدادی - سرمایه داری حاکم باید بدون وقفه ادامه یابد تا بتوان هم بر این گرفتاری ها غلبه کرد و هم احتمال وقوع مخاطرات آتی را به صفر رسانید.

همزمان با این مبارزات، گسترانیدن چشم انداز سوسیالیسم کارگری در اعماق جامعه و در درون جنبش های اعتراضی تنها راهبرد اساسی در کسب و تثبیت هر دستاوردی (بازستانیدن حقوق لگد مال شده و گرفتن مطالبات فی الحال مطرح صنفی و سیاسی جنبش های اجتماعی) و پشت سر نهادن مراحل بعدی پیکارهایمان تا تحقق یافتن اهداف استراتژیک (پیشروی مبارزه طبقاتی، وقوع انقلاب کارگری، پیاده کردن ساختمان سوسیالیسم، واستقرار جامعه بدون طبقه) است. بایستی بیش از مقطع کنونی جامعه به سمت گرایش چپ و سوسیالیستی بچرخد، و این بدیل از جانب اکثریت قاطع آحاد کشور یعنی طبقه کارگر پذیرفته شود. همه گیر شدن این افق به اندازه متشکل شدن کارگران در تشکل های طبقاتی و توده ای خود و سازمان یافتن زنان و دانشجویان در نهادهای مستقل اشان اهمیت دارد.

یکبار دیگر باید تصریح کرد، شرط پاسخگویی به الزاماتی که اوضاع سخت حاضر فرا روی انسان های کمونست گذاشته در گرو "اتحاد عمل و همگرایی" همه فعالین داخل و خارج کشور است. بی گمان در پرتو داشتن یک استراتژی مشترک می شود، بهم نزدیک شد و مکانیسم هایی را فراهم کرد تا گرایش چپ و سوسیالیست با تأمین اتوریت خود در سطح جامعه یا در درون جنبش های کارگری، زنان و دانشجویی، ضربات نهایی را بر پیکر نظام سرمایه داری حاکم وارد نمایند.

چهاردهم سپتامبر ۲۰۰۸

هلمت احمدیان

اتخاذ تاکتیک سرنگونی در شرایط جنگی

تحلیل "مشخص" حزب حکمتیست از اوضاع "نامشخص"!

سالهاست سرنگونی جمهوری اسلامی در شرایط جنگی، تاکتیک بخشی از اپوزیسیون راست و چپ رژیم است. طیف ها و گرایشات راست (که موضوع این نوشته نیست)، به تکرار سناریوی شبهه آنچه که در عراق و افغانستان به کمک نیروهای خارجی اتفاق افتاد، دل دارند و بخشی از نیروهای چپ در دل این اوضاع جنگی در پی سرنگونی رژیم هستند که در زیر به نمونه مشخص حزب حکمتیست می پردازم.

حزب حکمتیست، از اوضاع "نامشخص" روابط فی مابین آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی، نتیجه "مشخص" خود را مدتهاست آماده دارد. موضع این حزب نه اکنون، بلکه علیرغم کش و قوس هایی که در چند سال اخیر در روابط بین رژیم ایران و آمریکا وجود داشته و مذاکره و مسامحه از یک سو و گزینه فشار و محاصره اقتصادی و تهدیدات نظامی از سوی دیگر همواره در جریان بوده و تقدم و تاخر این گزینه بر آن دیگری، در هر دوره ای نوسان داشته است، تغییری نکرده است.

اما صدای این حزب غالباً هنگامی بلند شده که سنگینی سخن بر احتمال بکارگیری گزینه جنگی بوده است. چرایی برجسته نمودن این گزینه را در بحث نظر "فاتح شیخ" یکی از سخنگویان این حزب تعقیب می کنیم.

او در نوشته ای مندرج در سایت ایران تریبون، ضمن اشاره به منافع و مصالح و همچنین موانع موجود بر سر راه اکثرهای این سناریو (آمریکا، اسرائیل، ایران و...)، خطر جنگ را جدی ارزیابی می کند و اظهار می دارد: «خطر جنگ از همیشه جدی تر شده است».

او معتقد است که «این روزها دیگر جای زیادی برای نظربازی در مورد احتمال آن باقی نمانده؛ در نتیجه باید بدترین حالت یعنی عملی شدن تهدیدها را فرض گرفت». و این رهنمود را می دهد که باید به «مقابله با جنگ افروزی آمریکا و اسرائیل، افشاء و منزوی کردن طیف هوراکشان طرفدار جنگ: ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی اعم از سلطنت طلب و جمهوریخواه، مجاهدین، حزب دمکرات کردستان، دارودسته های قومپرست و فدرالیست، که چنان به منافع سکتی خود چسبیده اند که از انهدام جامعه و قربانی شدن زندگی دهها میلیون انسان باکی ندارند» برخاست. اما او در آخر مطلبش، خود نیز به این نتیجه می رسد که «مهمترین مساله سیاسی و تاکتیکی در شرایط جنگی، بالا بردن تپش مبارزه و گسترش آن در جهت سرنگون کردن هر چه سریعتر رژیم است» و یا «با تشدید فضای جنگ و شرایط جنگی تلاش برای تسریع سرنگونی رژیم به عنوان یک تاکتیک تعرضی و انقلابی برای مقابله با جنگ سرمایه دران برجستگی بیش از پیش

جنبش کارگری، و این روندی است که در هیاهو و سرو صداهایی که حکمتیست ها هراز چندگاهی بر پا می کنند و در کمپین های متناوب ضد جنگشان جایی ندارد.

مضاف بر این تمایز پایه ای، در سطح تحلیلی هم در سناریوی مرگبار جنگ، آلترناتیو مورد نظر "فاتح شیخ" نه تنها عملی نیست، بلکه در خوشبینانه ترین حالت، یا جمهوری اسلامی به وسیله نیروهای خارجی از قدرت ساقط می شود (تکرار سناریوی عراق)، که در این حالت میدان عمل زیادی برای پایینی ها نیست. یا بعکس آمریکا به جای یک جنگ تمام عیار علیه رژیم، فقط برخی موسسات هسته ای و مراکز نظامی رژیم را هدف حملات جنگنده های خود قرار می دهد که در آن صورت این پدیده برای جمهوری اسلامی برکتی خواهد بود، که از آن قدرتمندتر بیرون می آید.

واقعیت این است که این دومی محتمل تر است. چرا که آمریکا و متحدینش برنامه جارو کردن جمهوری اسلامی را، که در بحران منطقه بمراتب قوی تر از گذشته شده، ندارند و نهایتاً احتمال دارد عملیاتی ایدایی را پیش برند که همچنانکه ذکر آن رفت، این حالت به استحکام و قدرت گیری بیشتر جمهوری اسلامی در منطقه تبدیل می شود و دست رژیم اسلامی را برای سرکوب بیرحمانه تر جنبش های آزادیخواهانه و اجتماعی در ایران بازر تر خواهد گذاشت. با این وصف و از آنجا که "فاتح شیخ" به جز سر دادن شعاری خوش آب و رنگ، تحلیلش در قید این نیست که پاسخ این وضعیت را بدهد، نمی تواند مرزبندی روشنی را حتی در سطح اتخاذ تاکتیک از جانب حزبش با نیروهای راست، ارائه دهد.

چه فاکتورها و مولفه هایی به حزب حکمتیست این اطمینان خاطر را داده که استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی را که در واقع استراتژی همه نیروهای انقلابی است، به تاکتیک روز و ثابت خود در چند سال اخیر تبدیل کند؟ بلشویک ها در جریان انقلاب روسیه با اطمینان از درجه آمادگی، رشد و سازمانیافتگی طبقه کارگر روسیه توانستند که از شرایط جنگ به نفع تثبیت هژمونی طبقه کارگر در راه کسب قدرت سیاسی بهره گیرند و این روند حاصل کار مستمر کمونیستی آنها و تشدید مبارزه طبقاتی در درون جامعه بود. برای "فاتح شیخ" و حزبش به چه اعتباری تاکتیک تعرضی و انقلابی برای مقابله با جنگ و سرنگونی جمهوری اسلامی آنها در شرایط جنگی ضد مردمی، برجستگی یافته است؟ اگر این امر واقعی است که سرنگونی

پیدا می کند». (خط تاکیدهها از من است) سؤال را ابتدا از نتیجه گیری بحث او شروع کنیم. تمایزات این دو نوع سرنگون طلبی، یعنی سرنگونی مورد نظر او که در پرتو تشدید فضای جنگ و شرایط جنگی حاصل می شود، با سرنگونی مورد نظر هوراکشان طرفدار جنگ (ناسیونالیست ها، لیبرال ها و...) در چیست؟ قاعدتاً پاسخ این خواهد بود که اولی سرنگونی از طریق و به توسط پایینی ها خواهد بود و دومی توسط نیروهای اشغالگر. در این حالت دو موضوع باید پاسخ بگیرد.

۱. پایینی ها و در راس آنها طبقه کارگر، چگونه و در چه پروسه ای تحت این شرایط مرگبار فرصت اعمال اراده انقلابی خود را پیدا خواهند کرد؟
۲. اگر حمله نیروهای خارجی به حذف و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بینجامد - که قطعاً گرایشات و احزاب و نیروهای غیر کارگری دست بالا را پیدا می کنند - ما چه خواهیم کرد؟

پاسخ به هر دو سؤال مستلزم این امر است (نه اینک، بلکه از خیلی قبل از این هم)، که سرنگونی بدون پاسخ روشن و کار هدفمند به امر جایگزینی و آلترناتیو سوسیالیستی، اگر آب در هاون کوبیدن نباشد، ربطی به یک استراتژی سوسیالیستی ندارد و چه بسا نفعش برای نیروهای دست راستی جامعه خواهد بود. تجربه قیام ۵۷ برای مردم ایران کافی است که به راه حل هایی باور کنند که آنها را مطمئن سازد که سر از ناکجا آبادی دگر در نمی آورند. نیروهای ناسیونالیست، جمهوری خواه و... تکلیفشان مشخص است و مرادشان از سرنگونی این است که آمریکا بیاید و جمهوری اسلامی را برایشان جارو کند و ائتلاف آنها را سر کار بیاورد.

نیروهای سوسیالیست هم در شرایطی که طبقه کارگر به این درجه از آمادگی برای کسب قدرت سیاسی نرسیده باشد، قطعاً به انتظار نمی نشینند و نظاره گر بی طرف و بی عمل اوضاع نخواهند بود و می کوشند با درایت سیاسی در شرایط جنگی به میزان توان سازمانیافته خود از اوضاع بهره گرفته و خود را نیرومندتر کنند و هر جا هم این امکان را یافتند از طریق دستیابی به بخشی از اهرم های قدرت سیاسی، موقعیت خود را تقویت کنند. اما این امر واقعی و ناگزیر که در واقع مهر ضعف عدم آمادگی طبقه را بر خود دارد، نه تنها نباید ایدالیزه شود، نه تنها نباید به عنوان تاکتیک تعرضی و انقلابی به خورد کسی داده شود، بلکه باید تأکیدی باشد بر سنخ دیگری از کار با مش و عملکردی سوسیالیستی برای فایق آمدن بر ضعف ها و کاستی ها و موانع تشکل یابی در درون جنبش های اجتماعی و بویژه

→ جمهوری اسلامی قدم اول یک انقلاب کارگری و استراتژی سوسیالیستی است، اما اولاً مسئله مهم این است که تحت چه شرایطی این استراتژی جنبه تاکتیکی پیدا می کند و دوماً فراهم نبودن شرایط مطلقاً به این معنی نیست که حزبی یا جریانی می تواند به نیابت طبقه کارگر با اتکا به جوخه های رزمی اش این رسالت طبقاتی را به سر "منزل" رساند. همه اهمیت مسئله و تمایز یک استراتژی سوسیالیستی از غیرسوسیالیستی، در واقع در این نکته نهفته است که طبقه کارگر از راه تشدید مبارزه طبقاتی و سازمانیابی خود به استقبال سرنگونی می رود و به این اعتبار مهر خود را بر تحولات جامعه می کوبد و این مشی برای حزب حکمتیست که سرنگونی، برایشان هم تاکتیک و هم استراتژی است، محلی از اعراب ندارد.

سؤال دوم و ساده تر که مصداق تحلیل "مشخص" حزب حکمتیست از اوضاع "نامشخص" است، در واقع این است که اساساً چرا این حزب از همان بدو تشکیلش، خطر و شبح گزینه جنگ ایران و آمریکا را در میان سایر گزینه های دیگر سیاسی، دیپلماتیک، محاصره اقتصادی و تحریم ها، قطعی تر و محتمل تر دیده و می بیند؟ و چرا با هر تهدید و سنگ اندازی ای که طرفین به هم می کنند، آنچنان این گزینه را آنگراندیسمان و بزرگنما می کند، که انسان خود را در وسط میدان جنگ، هراسان و گم گشته می بیند و کسانی که به این شدت و حدت روی دست یازیدن آمریکا و اسرائیل به گزینه جنگی تاکید نمی کنند، تماشاچیان و نظاره گران بی اثر و خنثی اوضاع نامیده می شوند؟!

حزب حکمتیست همانگونه که در نوشته "فاتح شیخ" هم به آن اعتراف شده، حداقل دو سال و نیم است که هر از چندگاهی کمپین ضد جنگ را راه انداخته است. این کمپین افت و خیزهای خود را داشته است. نظریه پرداز این حزب، دلایل این افت و خیزها در اتخاذ گزینه نظامی از طرف آمریکا را، به درستی به فاکتورهایی همچون شکست ها و ناکامی های آمریکا در پیشبرد پروژه اش در عراق، رقابت های داخلی بین دو حزب اصلی در آمریکا و ... توضیح داده است، اما توضیح نداده که چرا با علم بر همه این موانع و شکاف ها، کمپین ضد جنگ این حزب بلافاصله و بدنبال عریبه هر ژنرالی بر عرشه ناوگان های جنگی آمریکا در خلیج فارس و یا مانور ماجراجویانه اسرائیل بر فراز مدیترانه و یا مانور نظامی سپاه پاسداران، به سرعت جان می گیرد و در فاصله کوتاهی دوباره به خاموشی می گراید.

نیروها و گرایشاتی در جامعه ایران هر از چندگاهی به شیوه ای افراطی، خطر و شبح مرگبار جنگ را با مشاهده هر فکت جدیدی که پیش می آید، طرح می کنند، چون بدینوسیله می خواهند پروژه های لیبرالی و صلح طلبانه اش را بازار گرمی کنند. حزب حکمتیست از این دسته و گرایش نیست، اما خاصیت و ارزش مصرف یک بعدی نگری ایی که مکرراً در بزرگ نمایی این وجهه (که بطور واقعی

می تواند یکی از وجوه سیاست های ارتجاعی و امپریالیستی قدرت های منطقه باشد) بروز می دهند، چیست؟

"فاتح شیخ" در نوشته اش برای نشان دادن این امر که خطر جنگ از هر زمانی بیشتر شده است، از فکت و فیکتورهای موجود در بین قدرت های درگیر فراتر رفته و حکمی غیر واقعی را (که تاکنون سخنگویان نئوکانسراتیوهای هیئت حاکمه آمریکا نیز با این قطعیت بیان نکرده اند) پیش می کشد. او می نویسد: **«برای آمریکا و اسرائیل مطلوبیت جنگ بیشتر از کنار آمدن با رژیم اسلامی است. چون هدف اصلی شان صرفاً غلبه بر آن رژیم نیست بلکه از این راه، نشان دادن عضله به رقبای جهانی بزرگتر است. بعلاوه سازش با رژیم اسلامی می تواند موقعیت آنها را به سراسیمه سقوط غیرقابل کنترل براند. حذف جمهوری اسلامی از معادلات خاورمیانه، یا تضعیف شدید آن، شرط مهم تامین منافع درازمدت آنها در پروسه جاری "تقسیم مجدد جهان" است.»** (خط تاکید از من است)

دلایلی که او برای مطلوبیت جنگ در مقابل کنار آمدن طرفین آورده، قربانی با سیر رویدادها ندارد. بعکس و از آنجا که آمریکا و متحدینش برنامه حذف جمهوری اسلامی را در پروسه جاری "تقسیم مجدد جهان" ندارند، کنار آمدن با آن را بیشتر ترجیح می دهند. کنار آمدن با جمهوری اسلامی (مقداری رام و مهار شده) که بتواند کانون های بحران را کاهش داده و دشمنی موجود را به روابطی قابل قبول برای آنها تبدیل سازد، هنوز هم کفه سنگین سیاست های جاری فی مابین است. هنوز هم گزارش و طرح بیکر- هیلتون که اختطاری جدی به هیئات حاکمه آمریکا برای کاهش بحران در منطقه بود، موضوعیت دارد و سیر رویدادها نیز بیشتر این روند را گواهی می دهد.

با این وصف، حکم قطعی ارجحیت حذف جمهوری اسلامی به جای سازش، تبیین دلخواهی و عامدانه است، زیرا همانگونه که اشاره شد هنوز آمریکا کنار آمدن با سران پراگماتیست جمهوری اسلامی را، به متکی شدن به اپوزیسیون بورژوا لیبرال رژیم جمهوری اسلامی ترجیح می دهد. از میان دلایل ملموس و قابل درک این روند همچنین به نقشی که رژیم اسلامی برای تخفیف بحران در عراق و افغانستان و .. در راستای منافع آمریکا و متحدینش می تواند انجام دهد، نقش و ظرفیت بالقوه ای که برای سرکوب جنبش های اجتماعی رو به رشد در ایران دارد و ... را نیز می توان اشاره و تاکید کرد.

+++

آنچه پشتیبان تحلیل، تبیین و متعاقباً اتخاذ تاکتیک انقلابی در اوضاع خطیر فراروی است، نه غرق شدن در هیاهوهای هدفمند و جنجالی که طرفین درگیر یعنی حکومت های آمریکا و ایران راه می اندازند، بلکه از طرفی افشا ریاکاری و بند و بست های پشت پرده و پروپاکندهای هدفمند طرفین مخاصمه و از طرف دیگر متمرکز شدن بر جنبش های توده ای و اجتماعی موجود در جامعه و تلاش برای متکی کردن آنان بر تشکل های توده ای شان است. این پروسه و این آماده سازی که در

گرو کار امروز ماست، ضرورتش را از مانورهای سیاسی، دیپلماتیک و نظامی فی مابین رژیم ایران و آمریکا نمی گیرند و شدت و نبض آن با کمرنگ و یا پررنگ شدن خطر جنگ نیست.

تردیدی در این امر بدیهی نیست که اگر چنانچه دولت های ایران و آمریکا برای دست یازیدن به منافع و مطامع خود در منطقه جنگی ویرانگر را بر مردم تحمیل کنند، وظیفه همه نیروهای مردمی، رادیکال و سوسیالیست این خواهد بود در جبهه ای سوم بر علیه این جنگ و عوارض ویرانگر آن به مقابله برخیزند. این واقعیت مبرهن، نه گمانی زنی می طلبد و نه تحلیل و تئوری و تبلیغ و ترویج. اثرات ویرانگر آن را مردم عراق و افغانستان چندین سال است در دهشتناک ترین شکلش درگیر هستند و مردم ایران هم شاهد این تراژدی مرگ و کشتار هستند.

صحبت روی این است که استراتژی سوسیالیستی و مستقل و متکی به نیروی خود، نمی تواند راه های پیشروی خود را در بطن دیپلماسی متناقض و البته هدفمندی که طرفین جنگ تعقیب می کنند، پیش ببرد. استراتژی سوسیالیستی نمی تواند با نظریات کودتایی، انقلاب و رسالت طبقه کارگر را در پیشبرد استراتژی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از قلم بیندازد و حزب را جایگزین آن کند.

بر این اساس ضمن اینکه نباید احتمال هرگونه ماجراجویی جنون آمیز جنگی را منتفی دانست و خود را برای مقابله با عوارض خانمانسور آن آماده ساخت، اما نباید به ترسیم فضایی مجازی، البته هدفمند کمک کرد (آنگونه که حزب حکمتیست می کند) و با هر عریبه جنگی که سر داده می شود، به ارائه تبیین های اغراق آمیز و افراطی در غلطید. **خوفی که آگاهانه هم از موضع «چپ» و هم از جانب بعضی از نیروهای «راست» با اغراق گویی در حمله نظامی به ایران ایجاد می گردد، به نتیجه ای جز در کنار نیروهای رژیم برای دفاع از «باب میهن»، یا آواتورسیم و نظریات کودتایی و از بالا به قیامت طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی در برخورد به رژیم اسلامی نمی انجامد.**

برای مردم به ستوه آمده ایران، برای جنبش های کارگری، دانشجویی و جوانان، زنان و همه جنبش های دموکراتیک و آزادیخواهانه ای که در ایران در جریان است، تکلیف تنها پشت کردن به کشمکش ارتجاعی بین رژیم اسلامی و جنایت و کشتار و نیروهای جنگ طلب و اشغالگر امپریالیستی است. جنگ قدرت و کش و قوس هایی که در روابط دولتی ایران و آمریکا در جریان است، ربطی به منافع و خواست های مردم محروم و ستمدیده ایران ندارد و به جز فقر و دربدری و روزگاری تیره و تارتر برای برای آن ها به همراه ندارد. رشد افق و استراتژی سوسیالیستی که به رشد آگاهی و نیروی متشکل طبقه کارگر و توده های مردم، در قالب جنبش های اجتماعی در جریان می انجامد، تنها ضامن پیشروی به سوی جامعه به دور از هر نوع سلطه گری است.



حسن رحمان پناه

از صندلی اتهام تا تکیه بر تخت ریاست جمهوری

روز شنبه ۶ سپتامبر ۲۰۰۸ پارلمان و نمایندگان چهار ایالت کشور پاکستان از مجموع ۷۰۲ رای با ۴۵۹ رای موافق، همسر نخست وزیر اسبق پاکستان "بی نظیر بوتو" که در ماه دسامبر سال گذشته طی یک عملیات تروریستی کشته شد، را به عنوان رئیس جمهور این کشور برگزیدند.

در سیستم انتخاباتی کشور پاکستان برخلاف بیشتر کشورهای جهان، رئیس جمهوری نه با رای مستقیم مردم، بلکه به واسطه رای نمایندگان پارلمان و رای نمایندگان ۴ ایالت که این کشور به آن تقسیم شده است، برگزیده خواهند شد.



"زرداری" ۵۳ ساله که پس از ترور همسرش "بی نظیر بوتو" یک بار دیگر به صحنه سیاسی پاکستان پای نهاده است رهبری "حزب مردم پاکستان" را به عهده گرفت. "آسف علی زرداری" ۱۱ سال از عمر خود را در زندانهای پاکستان به اتهام دزدی، فساد مالی و همچنین به اتهام قتل یکی از برادران "بی نظیر بوتو" به عنوان یکی از رقبای سیاسی خودش، گذرانده است. بیشتر مدت زندانی "زرداری" به دهه ۹۰ و دوران نخست وزیری "بی نظیر بوتو" بر می گردد. "زرداری" چهار سال قبل از جانب "پرویز مشرف" که در ماه اوت سال جاری میلادی از قدرت کناره گرفت، مورد بخشش و منع تعقیب قانونی قرار گرفت و به این صورت امکان مجدد جهت تداوم فعالیت سیاسی برای نامبرده هموار شد.

پاکستان با جمعیتی ۱۶۵ میلیون نفر و داشتن بمب اتمی، یکی از کشورهای با اهمیت قاره آسیا و جهان است. دولت های حاکم در این کشور در عین اینکه متحد استراتژیک آمریکا بوده اند، همواره حامی طالبان بوده و در دست یازی طالبان به قدرت سیاسی در سال ۱۹۹۶ در افغانستان دخیل بوده اند. این کشور همواره یکی از کانون های بحران سیاسی و اقتصادی منطقه و همسایه دو کشور مانند ایران و افغانستان به مثابه کشورهای با چالش های سیاسی خاص خود و همچنین رقیب هندوستان در کشمکش بر سر ایالت کشمیر می باشد. رئیس جمهور تازه به قدرت رسیده پاکستان از پایگاه اجتماعی و محبوبیتی در میان مردم این کشور برخوردار نیست. اگر انتخاب "زرداری" مبتنی بر رای مردم می بود، نامبرده هیچ گاه شانس انتخاب شدن را نداشت. رئیس جمهور جدید با آن سابقه

گذشته و با سه چالش عمده که پاکستان با آن درگیر است انتظار نمی رود بتواند بر هیچکدام از آنها فائق آید. این چالش ها عبارتند از: نخست، بحران اقتصادی: میزان بیکاری در این کشور بسیار بالا است و همزمان روند تصاعدی بالا رفتن نرخ کالاها روز به روز زندگی میلیونها نفر از مردم تهدیدست این کشور را تحت فشار قرار می دهد. بنابه گزارش سایت "بی بی سی" شاخص سهام در این کشور ۳۴ درصد نزول کرده و واحد پول رسمی این کشور که "روپیه" می باشد در برابر دلار آمریکا با ۲۰ درصد کاهش روبه رو بوده است. بنابه گزارش منابع خبری، میزان تورم در پاکستان به ۲۵ درصد رسیده است. این درحالی است که پاکستان با این شرایط نابسامان اقتصادی پس از وقایع ۱۱ سپتامبر جدا از کمک های بین المللی که به بهانه مبارزه با القاعده و طالبان به این کشور سرازیر می شد، آمریکا به تنهایی نزدیک به ۱۱ میلیارد دلار به دولت پرویز مشرف کمک کرده است که معلوم نیست این کمک های بین المللی از جانب مشرف چگونه صرف شده است.

"زرداری" که خود پیشینه طولانی در زمینه فساد مالی دارد، نخواهد توانست بحران اقتصادی را کاهش داده و بر این چالش اقتصادی تسلط یابد. همچنین به دلیل اینکه بخش اعظم بودجه و دارایی کشورهایمانند پاکستان برای ارتش و به قول مسئولین پاکستان "صرف مبارزه با تروریسم" می شود، انتظار هیچگونه بهبودی در وضعیت اقتصادی این کشور نمی رود.

دوم، بحران سیاسی: کشور پاکستان پس از استقلال از کشور هندوستان در سال ۱۹۴۷ میلادی هیچگاه به مثابه کشوری با ثبات نبوده است. قدرت سیاسی همواره در میان نظامیان و غیرنظامیان در حال دست به دست شدن بوده است. این کشور چندین کودتای نظامی را به خود دیده و تعداد زیادی از سران نظامی و سیاسی اعدام، ترور و یا ناچار به فرار از این کشور وتبعید شده اند. مشرف جزو آخرین کسانی بود که در ۱۸ اوت ماه قبل، پس از ۹ سال ماندن در قدرت ناچار به کناره گیری از حاکمیت در پاکستان شد. مشرف طی یک کودتای نظامی در سال ۱۹۹۹ علیه "نواز شریف" که نخست وزیر وقت پاکستان بود، بر مسند قدرت نشست و چندین سال با اتکا به دیکتاتوری نظامی و مشت آهنین و با حمایت بلاواسطه آمریکا قدرت را در این کشور به دست گرفت و سرانجام در شرایطی که دیگر بقای او در قدرت با مصالح آمریکا و بریتانیا همخوانی نداشت ملزومات کنار گذاشته شدن وی از قدرت فراهم شد و ظاهراً از ترس استیضاح و افشا شدن فساد سیاسی و مالی ناچار به استعفا گردید.

سوم، بحران امنیت: کشور پاکستان از بدو تشکیل آن از ۶۰ سال قبل تاکنون با دولت هندوستان در

کشمکش و نزاع بوده است. پاکستان بعدها پس از روی کار آمدن دولت وابسته به اتحاد شوروی در افغانستان در همسویی با منافع همه جانبه آمریکا و حمایت بیدریغ به گروه های اسلامی برای سرنگون کردن دولت حامی شوروی و به قدرت رسیدنشان در این کشور وارد یک جنگ اعلام نشده با افغانستان شد. دولت پاکستان در به قدرت رساندن طالبان در افغانستان که بیشتر نیروهایشان از طلبه های این کشور و همچنین حمایت سازمان جاسوسی آمریکا "سی آی ای" و دلارهای نفتی عربستان تغذیه می شد، نقش بسزایی ایفا کرد. پاکستان از زمان استقلال تاکنون همواره محل بحران های فزاینده داخلی و خارجی بوده و از لحاظ امنیتی هیچگاه با ثبات نبوده است. پس از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اعلام جنگ بوش علیه تروریسم از جانب بوش رئیس جمهور آمریکا، پاکستان عملاً به همکاری با بوش برخاست و علیه متحدین سابق خود وارد میدان جنگ شد.

به علت نفوذ و جایگاهی که طالبان و القاعده در میان بخشی از اقوام و طوایف در مرزهای مشترک میان افغانستان و پاکستان دارند و همچنین به علت تداوم کمکهای سخاوتمندانه پاکستان به طالبان و القاعده، این گروه های



تروریستی از نفوذ و جایگاهی چشمگیر برخوردارند. امروزه بنا به اخباری که از رسانه ها انتشار یافته گفته می شود شاخه طالبان پاکستان به نام

رهبری شخصی به نام "بیت الله محسود" که در افغانستان جهاد را همچون فریضه دینی اعلام کرده است، پس از افغانستان، این گروه تروریستی قویترین گروه القاعده و طالبان است. با توجه به آنچه گفته شد به هیچ وجه انتظار نمی رود که در آینده نزدیک نه رئیس جمهوری جدید و نه هیچ رئیس جمهوری بتواند پاکستان را به یکی از کشورهای با ثبات منطقه تبدیل کند. آینده سیاسی پاکستان کماکان دستخوش نابسامانی های ناشی از عدم وجود یک بدیل توده گیری است که بتواند بر فراز جدال ها و کشمکش های قومی و مذهبی و دست به بندی های سیاسی مملو از فساد کنونی، با اتکاء به منافع اکثریت مردم فقیر و محروم و زحمتکش، آینده سیاسی این کشور را رقم بزند. بدون شک سرنویشت محتوم مردم پاکستان گرفتار شدن در دست گروه های واپسگرای اسلامی و حاکمان فاسد و ژنرال های سرکوبگر نیست. دولت سکولار و غیرمذهبی گام نخست رهایی از جهنم ایجاد شده است.



گرجستان دفاع از تمامیت ارضی؟ دفاع از حق تعیین سرنوشت؟ و یا تقسیم مجدد جهان؟

نصرت تیمورزاده

مستقل، امضاء نموده و از متحدینش خواست که اقدام به شناسایی آنها نمایند.

جمهوری گرجستان بلافاصله بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ اعلام استقلال نمود. شش میلیون نفر جمعیت دارد. اکثریت اهالی اوستینیای جنوبی و ابخازی موافق ماندن در چارچوب گرجستان نبوده و خواستار استقلال و یا پیوستن به جمهوری روسیه بودند. شواردنازه اولین رئیس جمهور گرجستان که متمایل به روسیه بود، توسط یک انقلاب مخملی صورتی و با پشتیبانی مالی و معنوی دولت‌های امپریالیستی غرب سقوط کرده و ساکاشویلی به مثابه متحد دول امپریالیستی غرب قدرت را در دست گرفت. بلافاصله بازار مشترک اروپا مناسبات اقتصادی خود را با گرجستان گسترش داده و امپریالیسم آمریکا اقدام به بازسازی ارتش گرجستان و ارسال تجهیزات نظامی نمود. بودجه نظامی گرجستان در همین فاصله چندین برابر گشته و در یاداران آمریکایی به آموزش ارتش گرجستان پرداختند. برخی منابع تعداد متخصصین نظامی آمریکا را بالغ بر هزار نفر ذکر کرده‌اند. با تجاوز آمریکا و متحدینش به عراق، گرجستان نیز اقدام به ارسال بالغ بر دو هزار نفر از نیروهای ویژه خود به عراق نموده و پس از آمریکا و انگلیس در مقام سوم قرار گرفت. در اواسط ماه جون امسال یک مانور مشترک دوهفته‌ای تحت نام "پاسخ فوری ۲۰۰۸" متشکل از کشورهای آمریکا، گرجستان، اوکراین، ارمنستان و آذربایجان در مرز اوستینیای جنوبی به عمل آمد.

از گرجستان سه لوله نفت و گاز عبور می‌کند که حمل و نقل انرژی دریای خزر، آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان را مستقل از روسیه و ایران به اروپا امکان پذیر می‌سازد. در این روند قفقاز تبدیل به منطقه‌ای گردیده است که آکتورهای محلی در پیوند تنگاتنگ با سه بلوک امپریالیستی آمریکا، اروپا و روسیه در تباری و رقابت با یکدیگر به صف آرائی پرداخته‌اند. طرفین درگیر در این مناقشه بی پروایانه پنجه‌های خونین خویش را به نمایش می‌گذارند، چه آن لحظه‌ای که با دستکش‌های انقلابات مخملی به صحنه می‌آیند و چه آن زمان که با پنجه‌های آهنین به مصاف یکدیگر شتافته و آنچه را که در هر دو حالت به ارمغان می‌آورند، نمایش درنده خوئی جوهر سرمایه‌داری و تصاویر

متأثر گردیده بود. رقیب نیز دفاع از حق تعیین سرنوشت مردم اوستینیای جنوبی و ابخازی را در بوق‌های تبلیغاتی‌اش می‌دمید. گویا تصور بر این بود که مردم جهان تکه پاره شدن یوگوسلاوی، اشغال افغانستان و عراق و سرکوب خونین مردم چین را از حافظه‌های‌شان دور ساخته‌اند، و بیش از همه این تبلیغات می‌بایستی به واقعیت تدارک چندین ساله این جنگ و جوهر آن که تشدید تضاد مابین امپریالیست‌ها و تقسیم مجدد جهان بعد از فروپاشی بلوک شرق، پرده افکند.

واقعیت اما چیست؟

اوستینیای جنوبی به وسعت ۳۹۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی معادل ۷۰ هزار نفر در بخش جنوبی قفقاز قرار گرفته و عمده محصولاتش حبوبات، میوه، انگور برای تولید شراب و پرورش دام می‌باشد. فاقد ذخائر انرژی بوده و در مسیر لوله‌های نفت و گاز قرار نگرفته است. اوستینیای جنوبی در سال ۱۹۲۲ به عنوان یک منطقه خود مختار در چارچوب جمهوری گرجستان و قسمت شمال آن در چارچوب جمهوری روسیه قرار گرفتند. در سال ۱۹۹۰ کوشش‌هایی از جانب اوستینیای جنوبی جهت الحاق به اوستینیای شمالی صورت گرفته و متعاقب آن جمهوری گرجستان اعلام لغو خود مختاری اوستینیای جنوبی را نمود. به موازات نزدیکی گرجستان به بازار مشترک و ناتو، تشنجات فی مابین تشدید گردیده، درگیری‌های نظامی بین طرفین شدت یافته و در نتیجه هزاران نفر از اهالی اوستینیای جنوبی آواره گردیده و یا به اوستینیای شمالی کوچ نمودند.

در سال ۱۹۹۲ بر مبنای یک آتش بس میان طرفین یک "نیروی صلح" مرکب از نیروهای نظامی گرجی، روسی و اوستینیای در منطقه مستقر گردید. در ۱۲ فوریه ۲۰۰۶ در جریان یک همه پرسی، اکثریت اهالی رأی به جدائی از گرجستان و اعلام استقلال دادند. حاکمین اوستینیای جنوبی ترکیبی است از زمین‌داران بزرگ، باندهای مافیائی و سیاست‌مدارانی که با هزار و یک بند با دولت روسیه و باندهای مافیائی روسی در ارتباط نزدیک قرار دارند. در ۲۶ اوت و با پایان موقتی جنگ، مدودف رئیس جمهور روسیه فرمان شناسایی اوستینیای جنوبی و ابخازی را به مثابه کشورهای

در حالی که افکار عمومی جهان، مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی خود را آماده تماشای شروع بازی‌های المپیک در چین در ۸ اوت می‌نمودند، و تب و تاب جدال‌های تبلیغاتی بر سر مضمون بازی‌های المپیک مابین آنهایی که اشک تمساح بر فقدان آزادی‌های دموکراتیک در چین و سرکوب "مردم تبت" از جانب امپریالیست‌های چینی ریخته و چپ و راست با دلالتی لاما (که تاریخاً از جانب امپریالیست‌ها و به ویژه امپریالیسم آمریکا بعد از پیروزی انقلاب چین کمک‌های مادی و معنوی بی دریغ دریافت می‌کند) ملاقات می‌کردند، و آنهایی که منافع میلیاردری در برگزاری المپیک دارند، به شکلی پایان یافته به نظر می‌رسید و گویا مردم باید باور می‌کردند که المپیک قرار است ارمغان دوستی و صلح بین ملت‌ها باشد و درست در فاصله استراحت چند ساعته جدال‌های تبلیغاتی و زورآزمایی در میادین المپیک، ساکاشویلی فرمان حمله به اوستینیای جنوبی را صادر کرده و ارتش گرجستان با خشونت همه ارتش‌های ارتجاعی جهان تا پایتخت اوستینیای جنوبی پیشروی کرد. فرمانده ارتش گرجستان به نیابت از جانب ساکاشویلی اعلام کرد که هدف از این حمله بازپس گرفتن اوستینیای جنوبی است که از ۱۶ سال پیش اعلام جدائی نموده و به زبان دیگر دفاع از تمامیت ارضی گرجستان است.

دولت امپریالیستی روسیه که مترصد فرصتی بود تا چنگ و دندان خویش را به رقبای امپریالیستی خود در آمریکا و اروپا نشان دهد، نمی‌توانست این حمله "گستاخانه" را بدون جواب گذارد و لذا بدون هر گونه تعللی از زمین و هوا دست به حمله متقابل زده و تا مناطق مرکزی گرجستان پیشروی کرد. صدها شهر و روستای ویران شده، هزاران کشته و زخمی و طبق آمار کمیته امداد سازمان ملل، آواره شدن صدها هزار نفر ثمره این جنگ برق آسا بود. مجدداً بلندگوهای تبلیغاتی رقبا به کار افتاد. طراحان انقلاب مخملی صورتی در گرجستان پشت ساکاشویلی صف کشیدند و روسیه امپریالیستی نیز به جمع آوری متحدین خویش پرداخت. بمباران تبلیغاتی طرفین می‌بایست خاک بر چشم مردم دنیا پاشیده و ماهیت واقعی این جنگ را در پرده نگه دارد. به زعم ساکاشویلی و متحدینش استقلال و تمامیت ارضی گرجستان خدشه‌دار شده و طبیعتاً وجدان "جامعه جهانی" از نقض قوانین بین‌المللی

شهرها و خانه‌های سوخته و مردمی که در مقیاس صدها هزار آواره شده و با چشمان از حدقه درآمده لاشه‌های سوخته عزیزان‌شان را به گورستان حمل می‌کنند.

در بخشی از اطلاعیه‌ای که "حزب نوین کمونیست رمانی" در این مورد انتشار داده است می‌خوانیم: «جنگ کنونی را باید در چارچوب رقابت بین بلوک بندی‌های مختلف امپریالیستی دید. بدین معنی که قدرت‌های بزرگ امپریالیستی جهت هژمونی منطقه‌ای و جهانی شدیداً مبارزه می‌کنند. امپریالیسم آمریکا با حرکت از کاهش قدرت سرمایه‌داری نوین روسیه ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی گام‌های بزرگی را جهت برقراری سلطه خویش بر بالکان، خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی در سال‌های اخیر برداشته است. آنها در سال ۱۹۹۹ یوگوسلاوی را بمباران کرده و تا حد جدائی کوزوو پیش رفتند. در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ به ترتیب افغانستان و عراق را اشغال نمودند. در گرجستان کودتای مخملی بر علیه شوراندازه را سازمان داده و ساکاشویلی را به مثابه متحد خود به قدرت رسانیدند که به دنبال عضویت در بازار مشترک و ناتو می‌باشد. به موازات آن روسیه در سالهای اخیر قادر گردیده که به بحران ناشی از فروپاشی خود خاتمه داده و در نتیجه عروج یک طبقه جدید از سرمایه‌داران کلان را ممکن سازد. این طبقه جدید به مانند همپالگی‌هایش در آمریکا کوشش می‌کند نفوذ خود را به خارج از مرزهای روسیه گسترش داده و در نتیجه روسیه نقش بزرگی در صدور سرمایه یافته است. سرمایه‌داران روسی دیگر نمی‌خواهند در ارکستر جهانی مقام دوم را داشته و پشت سر آمریکا قرار گیرند. آنها با ولع تمام به دنبال گسترش سلطه خویشند. عروج سرمایه‌داری نوین و با انرژی روسیه در سال‌های اخیر برهان روشنی از به میدان آمدن یک طبقه جدید سرمایه‌داری جهانی است که رؤیای تسلط بر جهان را دارد. از آنجائیکه سرمایه‌داران آمریکائی نیز آقائی بر جهان را سهم خود می‌دانند و لذا چاره‌ای جز صف آرائی در برابر یکدیگر ندارند. ما شاهد اوضاعی هستیم که سرمایه جهانی مجدداً جهان را به جانب پرتگاه نابودی می‌کشاند...»

یوریچ، سخنگوی "شورای همکاری جنبش کارگری اوکراین" در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد: «یوشچنکو، رئیس جمهور اوکراین به طور واقعی و رسمی متحد گرجستان است و لذا بخشی از مسئولیت این جنگ به عهده اوست. چنانچه اوکراین کمک‌های وسیع نظامی به گرجستان نمی‌کرد، گرجستان نمی‌توانست ارتش خود را به اوستینای جنوبی گسیل دهد. این جنگ نشان روشن تشدید تضاد بین امپریالیست‌ها و ناتوانی آنان جهت حل این مناقشه بود...»

هیچ ترفندی نیت تبهکارانه آکتورهای درگیر در این مناقشه را نمی‌تواند پرده پوشی کند. بلوک امپریالیستی غرب که با وجدان راحت یوگوسلاوی را بمباران می‌کرد، افغانستان را اشغال می‌نمود و خاک عراق را به توبه می‌کشید، به تنها امری که اهمیت نمی‌داد تمامیت ارضی و استقلال این

کشورها بود. همچنان که آن لحظه‌ای که ارتش مهاجم روس، چچن را به خاک و خون می‌کشید، پیشیزی هم برای حق تعیین سرنوشت مردم چچن ارزش قائل نبود. در حالی که پرچم‌های آمریکا و آلمان بر فراز کوزوو و در میان کف زدن‌های سردمداران کوزووی "استقلال یافته" به احتزاز در می‌آمد، مشاور نظامی کاخ سفید اعلام کرد: «جنگ کوزوو پیش درآمد جنگ‌های آینده ناتو است که در ادامه این جنگ و در فاصله هزاران کیلومتر دورتر از کوزوو به پیش برده خواهد شد...». همان زمان پوتین با وضوح هرچه تمام‌تر اعلام کرد که: «غرب با دو معیار متفاوت برخورد کرده و اوستینای جنوبی و ابخازی را به رسمیت نمی‌شناسد. و این یک مسئله کوچکی نیست و البته ما این کار را به پیش خواهیم برد...».

در واقع طرفین این جنگ ناعادلانه در پس پرده، تمام تدارکات لازم را جهت آتش افروزی آماده نموده بودند. مسئله، انتخاب زمان مناسب جهت واگذاری صحنه به ژنرال‌های نظامی بود. تردیدی نباید داشت که این جنگ مقدمه جنگ‌های آینده در منطقه قفقاز چه در حوزه اقتصادی و چه در حوزه نظامی خواهد بود.

قفقاز یک کانون کلیدی جهت تسلط بر انتقال انرژی و کسب هژمونی نظامی در خاورمیانه و نزدیک می‌باشد. کنسرن‌های نفتی آمریکائی، اروپائی و روسی دور از چشم رقیبان در حال ساختن راه‌های حمل و نقل انرژی هستند. صد البته این سفاحت محض خواهد بود چنانچه تصور شود که این رقابت اقتصادی و مناقشات نظامی منتج از آنها محدود به همین منطقه خواهد بود.

امپریالیسم روسیه تحت عنوان ممانعت از ارسال اسلحه به گرجستان، ناوگان مستقر در دریای سیاه را که مجهز به موشک‌های با کلاهک اتمی هستند به جانب گرجستان به حرکت درآورده است. آمریکا بخش بزرگی از ۲۰۰۰ نیروی ویژه گرجستان در عراق را به هوایم‌های نظامی خود به گرجستان انتقال داده و به تحرکات دریائی خود در حوزه خلیج فارس وسعت بخشیده است. بر بنای سایت اینترنتی اسرائیلی debka.com نزدیک به هزار نفر از مستشاران نظامی اسرائیلی در گرجستان مستقر گشته‌اند که می‌توانند در خدمت تهدیدات اسرائیل بر علیه ایران قرار گیرند. در همین زمان امپریالیسم آمریکا فرصت را غنیمت شمرده و قرارداد استقرار "سپر موشکی" خود در لهستان را به امضاء رساند. حاکمین لهستان عوام‌فریبانه مدعی شدند که لهستان از طریق دریافت کمک از آمریکا و ناتو یک چتر حفاظتی بین خود و همسایه قدرتمندش روسیه به وجود آورده است، ولی واقعیت این است که این "سپر موشکی"، یک سیستم تهاجمی تعبیه شده از جانب امپریالیسم آمریکا در تقابل با روسیه است.

در حالی که لهستان و کشورهای بالتیک در اردوی آمریکا قرار گرفتند، کشورهای امپریالیستی اروپا در تباری و رقابت با آمریکا هر یک به دنبال منافع خویش هستند. از جانبی آنها وابسته به نفت و گاز وارداتی از روسیه بوده و آن را در اتخاذ سیاست‌ها و تاکتیک‌هایشان مورد توجه قرار می‌دهند، از

جانب دیگر آنها نیز به دنبال گسترش نفوذ خویش در منطقه استراتژیکی قفقاز بوده و ناتو آن سازمانی است که باید در خدمت این گسترش قرار گیرد. این امر اما در تضاد با منافع امپریالیستی روسیه است که منطقه قفقاز را جزو حیاط خلوت خویش به حساب می‌آورد. امپریالیست‌های غربی و به خصوص آمریکا و آلمان کوشش‌های زیادی جهت ورود کشورهای منطقه قفقاز به ناتو به عمل می‌آورند. در مقابل روسیه به روشنی اعلام کرده است که این امر را به مثابه یک اقدام تحریک آمیز بر علیه روسیه به حساب آورده و به مقابله برخویش خواهد خواست. هر چند که قدرت نظامی روسیه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تضعیف گردیده است، ولی نباید به آن کم بها داد. روسیه به مثابه یک قدرت اتمی نیرومند همچنان رقیب بالقوه نظامی امپریالیست‌های آمریکائی و اروپائی است. در طرح امنیتی فدراسیون روسیه به طور آشکار اعلام شده است که این فدراسیون تسلیحات اتمی خود را تا آن درجه ای باید تقویت نماید که در مقابل هرگونه تهاجمی از جانب یک کشور و یا بلوکی از کشورهای بتواند به مقابله برخاسته و صدمات اساسی به مهاجمین وارد سازد.

وقوع جنگ برق آسا در گرجستان با وضوح هر چه تمام‌تر نشان داد که تضادهای موجود در جهان می‌تواند به سرعت به نقطه انفجاری برسد، به ویژه اگر بحران اقتصادی جاری نظام سرمایه داری و رقابت مرگ و زندگی بین کنسرن‌های بین‌المللی را به آن اضافه نماییم. دفاع از تمامیت ارضی و مبارزه جهت حق تعیین سرنوشت تبدیل به مقولاتی گشته‌اند که نه راه حل امپریالیستی، بلکه به طور روشن راه حل سوسیالیستی می‌طلبند. تحت لوای دفاع از تمامیت ارضی اقلیت‌های ملی سرکوب می‌گردند، و به بهانه مبارزه جهت حق تعیین سرنوشت خویش، بورژوازی ملت تحت ستم سلطه اقتصادی و سیاسی خویش را تحکیم می‌بخشد.

در مقابل بشریت مترقی و جنبش ضد جنگ و بیش از همه طبقه کارگر جهانی و نیروهای انقلابی سوسیالیستی گزینه‌ای غیر از پیکار شکوهمند علیه جنگ افروزی دول امپریالیستی و آفریدن جهانی نو موجود نیست.

۵ سپتامبر ۲۰۰۸

جهان امروز

نشریه سیاسی

حزب کمونیست ایران

سرمدبیز: هلمت احمدیان

۱۵ روز یک‌بار منتشر می‌شود!

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

فریدون ناظری

دوستی با مردم اسرائیل؟ دم خروس کجاست؟

"یهودی در کشورهای دیگر با یهودی در فلسطین اشغالی فرق می‌کند. همه یهودیانی که در فلسطین اشغالی اسکان داده شده‌اند در حکم همان سربازان و اجزاء رژیم غاصب هستند و برخورد با آنها همانند برخورد با سربازان اسرائیلی است." (۱) خمینی

اسفندیار رحیم مشائی، معاون رئیس جمهور و سرپرست سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، علیرغم فتوای امامش، در تاریخ ۱۹ ژوئیه امسال گفت: "ایران، امروز با مردم آمریکا و اسرائیل دوست است و هیچ ملتی در دنیا دشمن ما نیست." (۲) این سخنان درست در روزی بیان شد که مذاکرات هسته‌ای ایران و اتحادیه اروپا در ژنو در جریان بود و برای نخستین بار ویلیام برنز W Burns، معاون وزارت خارجه آمریکا، به عنوان نماینده رسمی آمریکا، در آن حضور داشت.

بعد از پخش سخنان یاد شده ۲۰۰ نماینده مجلس طی نامه‌ای از احمدی نژاد خواستند معاونش را برکنار کند. شریعتمداری، سردبیر کیهان، نیز این خواست را تکرار کرد و آیت الله صانعی نیز همین مطالبه را مطرح نمود. لاریجانی، رئیس مجلس، نیز در این مورد چنین گفت: «چنین سخنانی در شرایط فعلی کشور سنجیده نبود.» [یعنی در شرایط دیگر می‌تواند سنجیده باشد]. در مجموع با توجه به فتوای جنایتکارانه خمینی در مورد ساکنین اسرائیل مخالفت‌ها علیه آقای معاون بسیار ناچیز بود.

احمدی نژاد، که به دست بوسی شهره است، بجای طرد کردن معاونش در سفر ترکیه او را بهمراه خود برد؛ به هنگام پرتاب موشک ماهواره بر "سفیر امید" او را در کنار خود داشت و در یک سخنرانی در ۱۱ اوت تلویحا سخنان معاونش را تایید کرد. رفتار و گفتار این دست بوس و تکرار همان سخن از جانب رحیم مشائی در نامه‌ئی به مجلس و در مقابل خبرنگاران نشانه اینست که او از جانب مقاماتی قدرتمند مامور بیان این مسئله بوده است. پشتیبانی بی سابقه خامنه‌ای در دوم شهریور از دولت احمدی نژاد (شامل رحیم مشائی) می‌تواند تایید کننده این نظر باشد.

ابطحی که به اطلاعات درونی حاکمان دسترسی دارد در این مورد چنین اظهار نظر کرده است: «می‌گویند، که به دولت برای رابطه با آمریکا گفته‌اند که راه آمریکا از تل‌آویو می‌گذرد.»

کی این پیام را رسانده است؟ امیر محبیان، سردبیر رسالت، در این مورد چنین نوشت: «در برخی محافل گفته می‌شود اظهارات اخیر اسفندیار رحیم مشائی درباره دوستی با مردم اسرائیل ناشی از سفر اخیر هوشنگ امیر احمدی به ایران بوده است. در محافلی گفته می‌شود که اثرات تبعی سفر آقای هوشنگ امیراحمدی، ارسال پیام‌هایی این‌گونه است. هوشنگ امیراحمدی با وساطت مشائی به ایران آمده بود.»

پیک نت به نقل از هوشنگ امیر احمدی، بعنوان پیامبر بین ایران و آمریکا، نوشت: «احمدی نژاد نه یک روشنفکر سیاسی است و نه یک سیاست مدار روشنفکر، اما شجاعت ایشان به همراه مردمی بودنش ایشان را از آقایان هاشمی و خاتمی متمایز می‌کند. در حالیکه آقای خاتمی نظریه پردازی می‌کرد و حرف های قشنگ می‌زد، آقای احمدی نژاد کمتر فکر می‌کند و بیشتر عمل می‌کند. برای مثال، آقای خاتمی ضمن تمجید و تعریف از آمریکائیان، نمی‌خواست یا نمی‌توانست با آنان حرف حل مشکل رابطه را بزند در حالیکه آقای احمدی نژاد دقیقا عکس این کار را کرده است.»

انعکاس سخنان رحیم مشائی در خارج:

خبرگزاری‌ها، رادیو- تلویزیون‌ها و مطبوعات بزرگ خط رسمی این سخنان را گزارش نکردند. در اسرائیل نیز بیشتر مواضع مخالفین رحیم مشائی مورد تاکید قرار گرفت. به قول بی‌بی.سی: «دولت اسرائیل اعلام کرده که برای سخنان آقای رحیم مشائی اعتباری قائل نیست و موضع محمود احمدی نژاد را نظر رسمی ایران قلمداد می‌کند.» (۳) تحلیلا می‌توان گفت این مطلب که شناسائی غیرمستقیم اسرائیل را در خود نهفته دارد، در محافل سیاسی غرب و خاورمیانه بعنوان یک گام مثبت تلقی شده، اما آنرا کافی نمی‌دانند. به رسمیت شناسی غیرمستقیم اسرائیل باید از دهان آخوندی درآید که در الیت مذهبی ایران و حداقل در بازار تهران ریشه قدرتمندی داشته باشد. رحیم مشائی‌ها و احمدی نژادها کارگزارانی هستند که نه در میان سرمایه‌داران ریشه دارند و نه در میان الیت مذهبی. آنها حتی در میان الیت نظامی نیز دارای پایگاه محکمی نیستند. اما با توجه به اینکه عدم شناسائی اسرائیل یک امر ایدئولوژیک - مذهبی برای رژیم می‌باشد، همین حد از عقب نشینی نیز نشانه تزلزلی است که در ارکان حکومت بوجود آمده است. آنچه در این مدت کوتاه و پس از ادای آن سخنان دیده شده افزایش فشارها بر جمهوری اسلامی برای عقب‌نشینی بیشتر و دست زدن به یک سازش آشکار است.

سازش؟ سازش چطور؟

رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم بورژوائی غیرمتعارف و یک پدیده دوران گذار است. حکمت وجودی آن در دوران پس از انقلاب، سرکوب انقلاب بود که آنرا با درندگی و بی‌پرنسیبی تمام به انجام رساند. پس از آن این حکومت می‌بایست پروسه‌ای را شروع می‌کرد تا جای خود را به یک رژیم متعارف بدهد. جنگ ایران و عراق این پروسه را به عقب انداخت. با پایان جنگ در تابستان ۱۳۶۷ (اگوست ۱۹۸۸) و شکست حقارت آمیز نیروهای مسلح ایران حکمت وجودی جمهوری اسلامی تمام شد. از آن پس رژیم کوشید تا جایگاه برتر

ایران در منطقه را از طریق هسته‌ای شدن تثبیت کند و این را حکمت وجودی خود گرداند. بورژوازی ایران که قرار بود از این طریق راهش برای ادغام در بازار جهانی، به عنوان یک طرف برابر، هموار گردد این پروسه را به شدت گران و خطرناک یافت و کوشید تا از طریق جنبش ۲ خرداد و تعلیق غنی سازی با غرب سازش کند و جمهوری اسلامی را از صورت رژیمی که در خدمت آن است به صورت حکومت خود درآورد. (۴) عوامل چندی آن پروژه را به شکست کشاند که یکی از آنها برآمد یک جنبش کارگری سوسیالیست، تحرکات جنبش زنان سکولار، شکوفه کردن یک جنبش دانشجویی چپ و ناتوانی اصلاح طلبان برای به سازش کشاندن جنبش انقلابی کردستان بود. دولت احمدی نژاد حاصل آن شکست است که با اتکا به سپاه و بسیج و برای سرکوب جنبش‌های نامبرده و ساکت کردن مردم و با شعارهای پوپولیستی به میدان آورده شد. جمهوری اسلامی از این طریق دوباره تلاش کرد تا از طریق دستیابی به قدرت هسته‌ای به اصطلاح ابرقدرت منطقه شود. اظهار نظرهای احمدی نژاد علیه اسرائیل به عنوان نیروی نظامی برتر منطقه در این چارچوب نیز معنا می‌یابد. اما عواملی باعث شده تا بعضی از حاکمان و سرمایه‌داران صاحب نفوذ را به این نتیجه برساند که دسترسی به توان هسته‌ای برای جمهوری اسلامی بسیار پر هزینه و خطرناک خواهد بود. به نظر می‌رسد که عقلای قوم به این نتیجه رسیده‌اند تا در این مورد دست به سازش بزنند. سخنان رحیم مشائی یکی از بروزات این سازش است. چه عواملی زمینه‌ساز این سازشند؟

عوامل تاثیر گزار:

الف: اقتصاد:

محاصره اقتصادی سازمان ملل و نیز تشدید محاصره اقتصادی ایران توسط آمریکا تاثیرات زاینبار خود را بجای گذاشته است. صندوق بین المللی پول در گزارشی، که ۱۴ اوت ۲۰۰۸ منتشر کرد، نوشت که محاصره اقتصادی ایران اقتصاد این کشور را ضعیف کرده است. طبق این گزارش سرمایه‌گذاران خارجی از سرمایه‌گذاری در ایران خودداری کرده و پرداخت پول و مسایل مالی ایران دچار مشکل شده‌اند. طبق این گزارش سود سه بانک دولتی چنان صدمه دیده که حکومت ناچار شده سرمایه جدید به حساب آنان بریزد.

بعضی از کاربدستان در حکومت همچون لاریجانی به تاثیرات زاینبار محاصره اقتصادی روی اقتصاد و گذران مردم انگشت گذاشته‌اند. او زیاد شدن تورم، عدم کاهش نرخ بیکاری و گراوتر شدن اقلام مورد نیاز زندگی را از تبعات محاصره اقتصادی دانسته است.

برای مستدل کردن این واقعیت می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

شركت بزرگ نفتی توتال در ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۸ قرارداد خود با ایران را ملغی کرد. شركت ملی نفت ایتالیا نیز که از سالها پیش در صنعت نفت و گاز ایران فعال بود خود را کنار کشیده است. این دو بزرگترین کمپانی های غربی بود که ریسک سرمایه گذاری در ایران را پذیرفته بودند. خروج اینان سبب خواهد شد تا شرکت های بزرگ در صنعت نفت و گاز سرمایه گذاری نکنند. عدم سرمایه گذاری این شرکت ها پیش از هر چیز به معنای عدم دسترسی جمهوری اسلامی و سرمایه داران ایرانی به تکنولوژی پیشرفته در عرصه نفت و گاز است که منحصر در اختیار شرکت ها بزرگ نفتی می باشد.

گذشته از شرکت فرانسوی توتال شرکت های آسیائی نظیر کمپانی ها و بانک های چینی، مالزیائی و سنگاپوری قراردادهای خود با ایران لغو کرده اند. برای مثال در اوایل سال ۲۰۰۸ شش بانک اصلی چین حساب های خود با ایران را به حالت تعلیق درآوردند. همین سبب شد تا چند شرکت و از جمله یک کمپانی بزرگ اتومبیل سازی چین قرارداد ۳۰۰ میلیون یورویی خود با ایران خودرو را ملغی کند. بدتر از همه لغو قرارداد ۱۶ میلیارد دلاری یک شرکت چینی برای استحصال گاز از میدان ها واقع در خلیج فارس بود.

اینها البته مشتى از خروار هستند که رژیم به اتکا به درآمد نفت ضررهای ناشی از آنها را تحمل کرده است. اما اگر ایران برای چهارمین بار (۵) از طرف سازمان ملل دچار تحریم شود این بار تحریم احتمالا شامل سرمایه گذاری در صنعت گاز مایع (۶) و جلوگیری از وارد کردن فرآورده های نفتی تصفیه شده و مخصوصا بنزین توسط رژیم خواهد شد. در اردیبهشت ۱۳۷۸ مصرف روزانه بنزین در ایران ۶۵ میلیون لیتر بود که فقط ۴۵ میلیارد لیتر آن در داخل تولید شد و بقیه از خارج وارد گردید. جلوگیری از واردات بنزین، که مصرف آن رو به افزایش است، ضربه بزرگی به اقتصاد ایران خواهد زد. باید بیاد آورد که سومین تحریم سازمان ملل حق بازدید و متوقف کردن هواپیماها و کشتی های را صادر کرده است که کالاهای متنوعه را حمل می کنند. حادثه گرجستان در ۸ تا ۱۲ اوت فعلا ایران را از زیر فشار خارج کرده و تصویب چهارمین قطعنامه را به تاخیر انداخته است. اما به نظر می رسد که این امر کاملا موقتی خواهد بود.

ب: نظامی (تبلیغات جنگی بعنوان حربه فشار):

اطلاعات موجود شکی باقی نگذاشته اند که آمریکا و اسرائیل مدتهاست که خود را برای حمله نظامی به ایران آماده می کنند و این آمادگی دارد مراحل پایانی را می گذراند. حکومت های بریتانیا و آلمان نیز در این مورد دارند کمک می کنند. گزارش های سیمور هرش، روزنامه نگار شجاعی که به منابع معتبر و دست اول دسترسی دارد، تایید کننده گزارشات بسیار دیگری است که در این مورد پخش شده است. رزمایش هوائی اسرائیل که در هفته نخست ژوئن ۲۰۰۸ انجام گرفت مانوری تلقی شد که اسرائیل برای حمله احتمالی به تاسیسات هسته ای ایران

انجام داد. شین هوا، خبرگزاری رسمی حکومت چین، در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۸ نوشت: «مقامات پنتاگون تاکید کرده اند که نقشه های حمله به مراکز هسته ای ایران به روز شده اند. تاکنون ۴۰ هدف، شامل نظنز و بوشهر برای حمله هوائی شناسائی شده اند. ... اسرائیل می خواهد قبل از تغییر ریاست جمهوری تکلیف ایران روشن شود». تکمیل محاصره دریائی ایران در جنوب نیز از نشانه های بارز اراده حاکمان آمریکا در حمله به ایران، در صورت لزوم، است. کارشناسان نوشته اند که این عمل در عرف بین المللی به معنای اعلام جنگ است. اگرچه هنوز امکان یک حمله تمام عیار از نوع افغانستان و عراق غیر محتمل به نظر می رسد، با اینهمه این احتمال وجود دارد که به خاطر فشار ملموس تری بر جمهوری اسلامی بعضی مراکز هسته ای و نظامی آن مورد حمله هوائی قرار گیرد. این واقعیات سبب شد تا فرمانده سپاه در ۲۶ ژوئن از جدی تر شدن احتمال حمله نظامی به ایران سخن بگویند.

هوقویت گنوی چیان

پنج کشور صاحب حق وتو (۷) در سازمان ملل، علیرغم اختلافات شدیدی که دارند، متحدا مخالف این هستند که جمهوری اسلامی این قدرت فنی را بیابد که در زمان حاضر و یا در آینده بمب اتمی تولید کند. حتی پوتین، نخست وزیر و مرد قدرتمند حاکم در روسیه، پس از وقوع جریان گرجستان آشکارا گفت که روسیه بر اساس "منافع ملی" خود مخالف دستیابی ایران به سلاح هسته ای است و در این مورد به همکاری خود با غرب ادامه خواهد داد. چین نیز هرگز حاضر نیست دسترسی به بازارهای عظیم آمریکا را به خاطر جمهوری اسلامی به خطر بیاندازد. اتحاد این کشورها در این مورد شرایطی بسیار سخت و مخاطره آمیز برای حکومت ایران ایجاد می کند. دست برداشتن کره شمالی، لیبی و آفریقای جنوبی از پروژه های اتمی خود نشان می دهد که قبول چنان مخاطراتی به شدت دشوار است. توجه به استراتژی دولت آمریکا در منطقه و منافع پایه ای آن عمق این دشواری را نشان می دهد.

آمریکا و خاورمیانه بزرگ:

اولین چاه نفت ایران که در سال ۱۹۰۸ فوران کرد آمریکا را متوجه خاورمیانه کرد. وقتی در جنگ جهانی اول انگلیس با تعویض سوخت کشتی های جنگی خود از ذغال سنگ به نفت بر سرعت و قدرت مانور آنها افزود و در همه جا کشتی های جنگی آلمان را در هم کوبید، کشورهای خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا جایگاهی مهم و مهمتر یافتند و در دهه های ۲۰ و ۳۰ قرن گذشته جایگاهشان استراتژیک شد. از آن زمان تاکنون این توجه استراتژیک وسیع تر، مهم تر، عمیق تر و پیچیده تر شده و در هر دوره ویژگی های داشته است. حضور نظامی وسیع آمریکا در منطقه شاهد این مدعا است.

حمله به عراق:

دولت بوش به کمک دولت بلر به عراق حمله

کردند تا به قول خودشان:

۱. تروریسم را سرکوب کنند، زیرا به قول آنها حکومت بعث با القاعده در تماس بود و از این طریق در حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شرکت داشت.

۲. حکومت بعث به قول آنها دارای سلاح های کشتار جمعی بود که اسرائیل و اروپا را مستقیما در برد داشتند و منافع استراتژیک آمریکا را به خطر انداخته بودند.

۳. دموکراسی به خاورمیانه بیاورند.

اینکه حکومت ارتجاعی و دیکتاتوری بعث دارای سلاح کشتار جمعی بوده و یا با القاعده در تماس بوده باشد دروغ محض بود. جنگ علیه تروریسم اسلامی و مسئله دموکراسی به تعبیر کنسرواتیوهای جدید البته اموری واقعی بودند، اما هیچکدام دلیل اصلی حمله به عراق نبودند. جنگ علیه تروریسم شیعه که سرمایه داران و حکومت ایران را در پشت سر داشت و نیز تروریسم نوع تسنن آن که سرمایه دارانی در خلیج و مخصوصا شیوخ عربستان از آن پشتیبانی می کردند ربطی به حکومت بعث نداشت. می ماند مسئله دموکراسی که در دست سیاستمداران آمریکائی مورد استفاده و سوء استفاده های گوناگونی دارد. در پایه ای ترین سطح و در خاورمیانه می توان به امر زیر اشاره کرد. دهه ها است که سیاستمداران آمریکا متوجه شده اند که حکومت های خاورمیانه و بویژه کشورهای نفت خیز عرب از پایگاه طبقاتی قابل توجهی برخوردار نیستند و این مسئله آنها را در برابر خیزش های توده ای به شدت شکننده می کند. دموکراسی برای آنها به معنای سهم کردن بیشتر طبقه بورژوا در قدرت و تحکیم پایه های این حکومت هاست. تحقق این مسئله نیز از حمله به عراق نمی گذشت و نمی گذرد. پس دلایل حمله به عراق چه بود؟

کسب دویاره هژمونی و حفاظت آن:

هژمونی با قدرت اقتصادی و نظامی بدست می آید. هژمونی اقتصاد آمریکا به معنای توان آن کشور در تعیین شرایط و اختیارات سرمایه های مالی، تبادل کالا و خدمات در سطح جهانی در دهه ۸۰ مورد چالش قرار گرفت و این پروسه هنوز ادامه دارد. هژمونی دلار بعنوان ارز لازم برای خرید نفت و لاجرم یک ارز جهانی ابتدا در سال ۲۰۰۲ مورد چالشی سخت قرار گرفت. در این سال حکومت بعث عراق پول نفت خود را به یورو مطالبه و دریافت کرد و ۶ ماه بعد از آن مورد حمله قرار گرفت. بنابراین یکی از دلایل حمله به عراق جلوگیری از قطع رابطه دلار و نفت بود، اما این دلیل منحصر به فرد نبود.

پس از تضعیف اقتصاد آمریکا و زیر سؤال رفتن هژمونی دلار (۹) کنسرواتیوهای جدید (نئونکها) به این اعتقاد رسیدند که باید با اتکا به توان نظامی آمریکا و از طریق تسلط کامل بر نفت خاورمیانه هژمونی آمریکا و دلار آن احیا شود. حمله به عراق گام نخست در جهت تحقق این هدف بود. آنها بر این اعتقاد بودند که به سرعت بر عراق مسلط خواهند شد که دومین ذخیره نفت دنیا را

دارد و مخارج استخراج آن کمتر از یک دلار در هر بشکه است. آنها در رویای

خود عراق را از اوپک خارج خواهند کرد. با تولید فراوان نفت ارزان، اوپک را از هم خواهند پاشاند؛ زیردست بودن حاکمان و سرمایه‌داران عرب منطقه را (۱۰) دوباره تثبیت خواهند کرد. رابطه دلار و نفت را از هرگونه خطری محافظت خواهند نمود؛ کشورهای دیگر، نظیر چین را، مجبور خواهند کرد بر اساس شرایط آنها نفت مورد نیاز خود را تأمین کنند؛ از دسترسی هر کشوری در دنیا به نفت خاورمیانه، بدون اجازه آمریکا جلوگیری خواهند کرد و برای مدت‌های طولانی هژمونی آمریکا در دنیا را تحمیل خواهند نمود؛ مناقشه و جنگ بین فلسطینی‌ها و اسرائیل را به نفع دومی تمام خواهند کرد.

این استراتژی اکنون یک کشتی به گل نشسته است. اشغال عراق یک تریلیون (۱۰۰۰ میلیارد) دلار برای آمریکا خرج برداشته است. اقتصاد آن کشور دچار رکود اقتصادی عمیقی شده است. ارتش آن ضربه خورده و رسواست و پیدا کردن نیرو و حتی مزدوران جنگی برای آن آسان نیست. از میان تنوریسین‌ها و آمران حمله به خاورمیانه تنی چند نظیر رامسفیلد، وزیر وقت دفاع آمریکا و تونی بلر، نخست وزیر وقت بریتانیا، با سرافکنندگی مرخص شده‌اند و جرج بوش، بعنوان منفورترین رئیس جمهور چند ماه دیگر به آنها خواهد پیوست. تروریسم اسلامی، این نهضت بورژوازی منطقه، بویژه در افغانستان تقویت شده است.

حمله نظامی به ایران:

جان کری، حریف بوش در دور دوم انتخابات، همیشه می‌گفت که ارتش آمریکا به جای عراق می‌بایست به ایران حمله می‌کرد. در مارس ۲۰۰۳ به ایران حمله نشد صرفاً به این دلیل که ایران یک کشور دست ساخت نبود و استراتژی‌های آمریکائی ظاهراً به این نتیجه رسیده بودند که مردم ایران، علیرغم نفرت عمیق‌شان از جمهوری اسلامی حاضر نبودند تن به اشغال یک کشور امپریالیستی درنده‌تر از جمهوری اسلامی بدهند. در واقع حمله به ایران برای تحقق استراتژی سرمایه‌داران آمریکائی و دولشان کاملاً لازم بوده و هست. اما واقعیات نظامی، اقتصادی و سیاسی منطقه، که مختصراً مورد اشاره قرار گرفت، پس از شکست طرح‌های حاکمان آمریکا در عراق این کشور را به همکاری با دیگر کشورهای صاحب قدرت مجبور کرده است. آنها فعلاً راه دیپلماسی و محاصره اقتصادی را برگزیده و حاکمان آمریکا از حاکمان اسرائیل، حافظ منافعشان در منطقه، خواسته‌اند تا منتظر رهنمود بعدی باشند. اما عدم حمله به ایران دلایل دیگری هم دارد.

همکاری ایران با آمریکا سبب شده است تا آرامشی نسبی به عراق باز گردد. این امر اجازه داده است تا فرماندهان آمریکائی به این فکر بیافتند تا در آینده نزدیک چند هزار نیروی اشغالگر را از عراق به افغانستان بفرستند. همکاری ایران در افغانستان باعث حفظ آرامش در شمال کشور و همکاری جنگ سالاران آنجا به حکومت کرزای شده است که فقط بر کابل یک تسلط لرزان دارد. ایران در لبنان نیز کمک کننده بوده است. در عرصه اقتصاد نیز

ایران همیشه رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - این ارگانهای مالی امپریالیسم - را مد نظر دارد و اگر شرایط داخلی اجازه بدهد آنها را مو به مو اجرا خواهد کرد. ایران تهدید خود به تعویض دلار نفتی با یورو و ارزهای دیگر را عملی نکرده است. اینها در کنار ضعف نظامی و اقتصادی آمریکا تهدید حمله به ایران را تا حدودی کم‌رنگ کرده است.

سازش جمهوری اسلامی و کارگران:

جمهوری اسلامی مسیر سازشی را در پیش گرفته که در پروسه به انجام رساندنش تغییراتی بزرگ در بافت حکومتی ایران بوجود خواهد آورد. در مسیر این پروسه ممکن است شکاف‌های بزرگ پیش آید که از جانب جنبش کارگری برای تقویت صفوف خود و نیز در جهت سرنگونی رژیم مورد استفاده قرار گیرد. حاکمان موجود در ایران و امپریالیست‌های غربی بر این واقعیت آگاهی تمام دارند. به همین دلیل امپریالیست‌ها حفظ امنیت رژیم در منطقه را پذیرفته و نیز مشوق‌های اقتصادی برایش در نظر گرفته‌اند. خود حاکمان جمهوری اسلامی نیز با تشدید سرکوب و زیر پوشش آن دارند این پروسه را گام به گام علنی کرده و به پیش می‌برند. این سرکوب که هم اکنون در اشکال اعدام به اصطلاح اوباشان، صدور حکم اعدام برای فعالین حقوق بشر، سرکوب فعالین جنبش کارگری، دانشجویی و زنان، تشدید فشار بر فعالین جنبش انقلابی در کردستان و غیره به پیش برده می‌شود تشدید خواهد شد. فعالین کارگری باید متوجه این نکته باشند. در ضمن همین پروسه با دخالت فعال جنبش کارگری و هدایت جنبش‌های دیگر توسط آن، می‌تواند تماماً به ضرر جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران ایران تمام شود. فعالین کارگری و کمونیستی هم در جهت محافظت از فعالین همه جنبش‌ها و هم در طریق تشدید مبارزه وظایف سنگین و پیچیده‌ای بعهده دارند.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۸

پاورقی‌ها:

(۱) این فتوای جنایتکارانه، که الان وبال گردن رژیم است، برای قتل عام مردم اسرائیل (شامل نوباوگان و کودکان) صادر شده است. خمینی این فتوا را برای کسانی صادر کرده است که مستاصلانه و بر اساس احکام اسلام دست به عملیات انتحاری و ترور کور می‌زنند تا به اصطلاح به حکومت اشغالگر اسرائیل ضربه بزنند.

(۲) این سخنان از دهان کسی درآمده است که در عین حال مناسبات نزدیک و دوستانه و روابط سببی با احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، دارد.

(۳) بی بی سی ۳۰ مرداد (۲۰ اوت)

(۴) برای بدست آوردن اطلاعاتی در مورد "دولت سرمایه" و "دولت سرمایه‌دار" به صفحات ۱۵۰ - ۱۳۹ کتاب ایرج آذرین بنام "چشم انداز و تکالیف" مراجعه کنید که انتشارات رودبار آنرا در فوریه ۲۰۰۱ منتشر کرده است.

(۵) قطعنامه سوم که در اوایل مارس ۲۰۰۸ تصویب شد "در واقع تحریم‌های مندرج در قطعنامه‌های

۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ علیه جمهوری اسلامی ایران را تشدید می‌کند و اضافه بر آن، از کشورهای جهان می‌خواهد که محموله‌های دریایی و هوایی به مقصد ایران و بالعکس را در صورت وجود دلیل منطقی درباره ممنوعه بودن آنها، مورد بازرسی قرار دهند." زیدآبادی، بی بی سی ۴ مارس ۲۰۰۸ برابر با ۱۴ اسفند ۱۳۸۶

(۶) یک شرکت انرژی بزرگ سویسی بنام کمپانی الکتریسیته لاونفبرگ در اواسط مارس یک قرار برای تحویل گاز مایع از ایران امضا کرد. اگر قطعنامه چهارم صادر شود و چنان بندی در خود داشته باشد شرکت سویسی ناچار خواهد شد قرار مزبور را لغو کند.

(۷) ایالات متحده، روسیه، بریتانیا، فرانسه و چین در سازمان ملل دارای حق وتو هستند. آنها در عین حال قویترین کشورهای اتمی دنیا نیز می‌باشند. به قول جیمی کارتر، رئیس جمهور پیشین آمریکا، ایالات متحده و روسیه هرکدام ۱۲۰۰ بمب اتمی دارند. فرانسه و بریتانیا دارای چند بمب اتمی‌ند. اسرائیل ۱۵۰ بمب اتمی دارد.

(۸) تا سال ۱۸۷۱ پول پایه در جهان دلاری بود که بر اساس هر اونس ۳۵ دلار محاسبه می‌شد. از این سال بعد ارز آمریکا به صورت دلاری Fiat currency درآمد که قدرت و برابری خود را نه از طلا که از قانون می‌گرفت. به هنگام بحران نفت در ۱۹۷۳ کشورهای عضو اوپک با شاه ایران و عربستان در مرکز آن پذیرفتند که پول نفت صرفاً توسط دلار پذیرفته شود. از آنجا که نفت مورد نیاز همه کشورهاست دلار دارای قدرت عظیمی شد. دولت‌های آمریکائی بر اساس نیاز خود و با توجه به بعضی ملاحظات اقتصادی پول کاغذی چاپ کرده و می‌کنند. زیان این دلار کاغذی اساساً متوجه کشورهای تحت سلطه است. بورژوازی ناراضی کشورهای تحت سلطه‌ئی نظیر ایران و عربستان با اسلام میلیتانت و اروپا با معرفی "یورو" به این پدیده‌ی به شدت تبعیض آمیز جواب دادند.

(۹) قدیم‌ها می‌گفتند هر که طلا دارد قواعد را دیکته می‌کند. امروزه که دلار جای طلا را گرفته می‌گویند هر که دلار دارد قواعد را دیکته می‌کند. البته رابطه پول (اقتصاد) و قدرت متشکل و نیز رابطه سیاست و پول (اقتصاد) پیچیده‌تر از این حرفهاست. در واقع پول بدون برخورداری از قدرت سازمانیافته سرکوب نمی‌تواند نقش تعیین کننده‌ئی در جامعه داشته باشد. اما بدون پول هم سازمان دادن نیروی سرکوب کار آسانی نیست. در حال حاضر ایالات متحده هر دوی اینها را دارد. اما مسئله اینجاست که هر دو رو به نزولند. در ۱۹۴۴ دلار، بعنوان ارز ذخیره‌ی دنیا، جای پوند را گرفت. پایه دلار طلا بود و هر اونس طلا معادل \$۳۵ بود. هژمونی دلار از اینجا شروع شد. این هژمونی که مشت قدرتمند ارتش آمریکا را در پشت سر داشت حاکمان را وسوسه کرد تا بیش از طلای موجودشان دلار چاپ کنند. وقتی دولت‌ها و پیشاپیش آنها فرانسه در دهه شصت در خواست کردند در مقابل

هر ۳۵ دلار یک اونس طلا به آنها پرداخت شود طلای ذخیره آمریکا به شدت رو به

آزادی فعالین کارگری و سایر زندانیان سیاسی را با مبارزه متحد به حکومت اسلامی ایران تحمیل کنیم!

تهاجم رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی علیه فعالین جنبش کارگری، زنان، و دانشجویان و همچنین روزنامه نگاران، معلمان، فعالین فرهنگی و سایر آزادیخواهان با شدت تمام ادامه داشته و هر روز تعداد بیشتری از مبارزین سیاسی به سیاه‌چالهای رژیم انداخته شده و تحت شکنجه و اعدام قرار می‌گیرند. این در حالی است در سایه حاکمیت سیاه این حکومت سرمایه‌داری فقر، گرانی کمرشکن و تورم سرپای جامعه ایران را فراگرفته و ابعاد روبه گسترش آن در اثر محاصره اقتصادی منتج از کشمکش اتمی رژیم با دولتهای غربی زندگی کارگران و مردم زحمتکش را با مخاطرات جدیتری مواجه ساخته است. چند قلم از کارنامه سیاه رژیم در برخورد به فعالین کارگری و زندانیان سیاسی به شرح زیر است:

افشین شمس قهفرخی از فعالین "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری" عضو "کمیته دفاع از محمود صالحی" و دبیر "انجمن کاریکاتورست‌ها" از سوی ماموران امنیتی رژیم در محل کار خود در شهرستان الیگودرز در تاریخ سیزدهم تیر ماه ۱۳۸۷ دستگیر و روانه زندان اصفهان شده است. منصور اسانلو، فعال کارگری و رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه کماکان در زندان بسر می‌برد. دستگیرشدگان اول ماه مه سندیج به زندانی طولانی و احکام ضد انسانی ضربات شلاق محکوم شده اند.

در آستانه سالروز ۱۸ تیر، تعداد زیادی دانشجوی مبارز از جمله سجاد رحیمی، محمد میزبان، انوشه آزاد فر، محمد پور عبدالله، نسیم سلطان بیگی و بیژن صباغ، عابد توانچه، توحید دولتشناس، محمد زراعتی، فرزاد حسن زاده، عسگر اکبرزاده، حبیب الله لطیفی، و حسین حسینی در این حملات اخیر نیروهای سرکوبگر رژیم دستگیر شده و روانه زندانها شده اند.....

شمار زیادی از فعالین سیاسی، فرهنگی، معلمان مبارز، روزنامه‌نگاران و وبلاگ نویسان مترقی را در زندان اسیر کرده و تعدادی از آنها به اعدام محکوم شده‌اند. از جمله این فعالین فرزاد کمانگر، کمال شریفی، فرهاد حاج میرزایی، صدیق مینایی، فرهاد وکیلی، عدنان حسن پور، هیوا بوتیمار، انور حسین پناهی، ساسان بابایی، محمد صدیق کیودوند، ارسلان اولیایی و غیره هستند که تعداد زیادی از آنها در چند روز اخیر در شهرهای مختلف دست به اعصاب غذا زده اند.

هانای عبدی، فاطمه (ویدا) دهقانیان و زینب بایزیدی، روناک صفازاده، شهناز غلامی، پروین اردلان، جلوه جواهری، مریم حسین خواه و ناهید کشاورز و دهها نفر دیگر از مبارزین جنبش رهایی زن به جرم مبارزه علیه قوانین قرون وسطایی رژیم، دستگیر شده و روانه زندان گردیده اند.

اگر زندانی کردن، ترور و از بین بردن فیزیکی رهبران و فعالین کارگری و مخالفین سیاسی و حاکم کردن دیکتاتوری و اختناق سیاسی از همان روز اول سیاست مداوم این رژیم ضد کارگری و ضد آزادی انسان بوده و حکومت اسلامی ایران نه تنها کارگران، زنان، دانشجویان و همه مردم آزادیخواه را از حق تشکل مستقل، آزادی بیان و همه آزادیهای سیاسی و اجتماعی محروم کرده است بلکه هرگونه ندای اعتراضی آنها را با خشونت پلیسی، زندان، ترور و شکنجه پاسخ داده است.

در همان حال مبارزات گسترده طبقه کارگر، حرکت شکوهمند دانشجویان چپ و آزادیخواه، تلاش مبارزین جنبش رهایی زن و سایر فعالین و زندانیان سیاسی به حکومت ضد کارگری جمهوری اسلامی نشان داده است که روند رو به رشد اعتراضات وسیع توده‌ای در ایران قابل برگشت نیست و موج سرکوب و زندانی کردن فعالین کارگری و دانشجویان چپ و آزادیخواه و سایر فعالین سیاسی، طبقه کارگر و جنبش‌های اجتماعی را مرعوب نخواهد ساخت.

ما، ضمن محکوم کردن دستگیری و زندانی کردن فعالین جنبش کارگری، زنان، دانشجویان، روشنفکران و هنرمندان مترقی، از آزادی همه این زندانیان سیاسی دفاع کرده و به سهم خود نهادهای مدافع جنبش کارگری، سازمانهای چپ و کمونیست و افکار مترقی و آزادیخواه را به حمایت از این مبارزات و تلاش جدی برای آزادی همه فعالین کارگری و سایر زندانیان سیاسی فرا می‌خوانیم. تنها با مبارزه پیگیر و متحدانه طبقه کارگر و جنبش‌های پیشرو و آزادیخواهانه در داخل ایران، حمایت و همبستگی گسترده در سطح بین‌المللی و افشای سیاست سرکوب و ترور حکومت اسلامی می‌تواند این رژیم ضدکارگری و ضد آزادی را به عقب نشینی وادار کرد.

زندانیان سیاسی آزاد باید گردند! زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کمیته خارج کشور حزب کمونیست ایران
۱۶ شهریور ۱۳۸۷ برابر با ۶ سپتامبر ۲۰۰۸

کاهش رفت. در ۱۹۷۱ از کل ذخیره‌ی طلای آمریکا ۲۸۰ میلیون اونس باقی مانده بود. دولت آمریکا، در زمان ریاست جمهوری نیکسون، از این تاریخ بعد رابطه طلا و دلار را قطع کرد و هژمونی آنرا به خطر انداخت. در ۱۹۷۳ دولت آمریکا قراردادی به اوپک تحمیل کرد تا قیمت نفت خود را فقط با دلار محاسبه کند. این امر به حفظ هژمونی دلار کمک کرد. حفظ این هژمونی برای ایالات متحده حیاتی است. این کشوری است که به قولی در سال ۲۰۰۷ چهار تریلیون دلار کسر بودجه و ۵۳ تریلیون دلار عدم توازن بازرگانی دارد. این کشور می‌خواهد این پول‌ها و مخارج سرسام آور خود در آینده را از طریق چاپ پول کاغذی و به زیان ملل کوچک پس بدهد.

(۱۰) سرمایه‌داران عرب منطقه که بنام شیوخ خلیج شهرت دارند آنقدر سرمایه در بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ دارند که با جابجائی آنها می‌تواند اقتصاد کشورها را متزلزل و بسیاری از بانکها و شرکت‌های غول پیکر را به ورشکستگی بکشاند. چند سال پیش روزنامه‌های بریتانیا از رشوه‌های کلانی سخن به میان آوردند که یک شرکت انگلیسی برای فروش تسلیحات از حاکمان عربستان گرفته بود. قرار شد در مورد رشوه خواری شرکت مورد اشاره تحقیق رسمی به عمل آید. با یک تهدید حاکمان سعودی به خروج سرمایه‌های خود از بریتانیا، دولت بریتانیا به نخست وزیری بلر تحقیق را به بهانه‌ی به خطر افتادن "منافع ملی" متوقف کردند.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ معلوم شد که ۱۳ و به قولی ۱۵ نفر از ۱۹ هواپیما ربایان از عربستان سعودی بودند. کسانی که تحقیق رسمی را انجام دادند به این نتیجه رسیدند که عربستان سعودی دشمن آمریکاست و رسانه‌های خط رسمی این نتیجه‌گیری را به عنوان نظر رسمی دولت بوش منتشر کردند. شیوخ گذشته از سرمایه‌گذاری‌های کلانی که در ایالات متحده کرده‌اند یک تریلیون دلار - معادل سرمایه کل بانک‌های آمریکا - در خانه‌داری آمریکا سپرده دارند. پس از اعلام نتیجه‌گیری ماموران تحقیق حاکمان عربستان پروسه خروج سپرده‌ها را شروع کردند. دولت بوش بلافاصله و بطور رسمی عربستان را به عنوان بهترین دوست آمریکا ستود و سپرده‌ها دست نخورده باقی ماندند. البته در برابر اینگونه عکس‌العمل‌ها همیشه تهدید نظامی، تغیر رژیم و تحقیر نیز در کار است. سالهاست که این سرمایه‌داران بدلیل ضعف دلار و پائین آمدن سود بانکی پولهای کلان از دست می‌دهند و بطور علنی و رسمی نمی‌توانند کاری انجام دهند غیر از اینکه سرمایه‌ها را از اینکشور سرمایه‌داری غربی به دیگری منتقل کنند. پس جای تعجب ندارد که اینها در صد کمی از این ثروت عظیم را صرف جنبش‌های اسلامی (شامل معتدل و تندرو) کنند. آنها به این طریق هم بنیادهائی ایدئولوژیک برای حفظ سیستم خود می‌ریزند و هم به سرمایه‌داران غربی و دولت‌هایشان فشار وارد می‌آورند.